

# آذربایجان

دوره پنجم شماره ۲۶ بهمن ۱۳۹۵

ناشر افکارفرقه دموکرات آذربایجان



## قیام ۲۹ بهمن مردم تبریز

قیام ۲۹ بهمن ماه ۱۳۵۶ مردم تبریز  
آغاز فروپاشی حکومت استبدادی پهلوی

۳۹ سال از تظاهرات ضد دیکتاتوری و سرنوشت ساز مردم تبریز می گذرد. قیامی که نشان داد مستحکم ترین حکومت های استبدادی در مقابل اراده مردم تاب مقاومت را از دست خواهند داد.

ادامه در ص ۲

نتیجه مبارزات یکصد ساله خلق های ایران  
پیروزی انقلاب بهمن با خواست:  
استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی

در آستانه ۳۸ مین سالگرد انقلاب ضد امپریالیستی و ضد استبدادی بهمن قرار داریم. قریب به صد سال از مبارزات انقلابی مردم ایران برای دستیابی به استقلال، آزادی و عدالت اجتماعی می گذرد. انقلاب مشروطیت، جنبش خیابانی، مبارزات میرزا کوچک خان، نهضت ۲۱ آذر در آذربایجان، نهضت ۲ بهمن در کردستان، نهضت ملی کردن نفت و انقلاب شکوهمند ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ می گذرد. پیروزی انقلاب مردمی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ عصاره و نتیجه مبارزات یکصد ساله خلق های ایران بر علیه ارتجاع داخلی و خارجی بود که تاثیر شگرفی در حیات سیاسی و اجتماعی کشور داشت.

استقلال کشور بر رهاندن نظام سیاسی ایران از سلطه بیگانگان از دستاوردهای بلامنازع انقلاب ۱۳۵۷ می باشد. مردم ایران در یک قرن گذشته برای کسب استقلال و تأمین عزت خود و عدم دخالت قدرت های خارجی در سرنوشت کشورشان، مبارزات فداکارانه ای را از خود نشان داده و سرانجام در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ آن را به ثمر رساندند.

ادامه در ص ۴

برای کوخ‌نشینان انقلاب کردیم  
حال شاهد مرگ کولبران و فرودستایم  
ابراهیم رزاقی



Iranian Labour News Agency

با بیان اینکه در بیش از دو دهه گذشته انحراف عظیمی در سیاست های اقتصادی رخ داده می گوید: کولبری، گورخوابی و پدیده هایی از این دست، حاصل عدول از قانون اساسی و فساد در لایه های بالای مدیریتی است.

ابراهیم رزاقی (اقتصاددان) در گفتگو با خبرنگار ایلنا؛ در ارتباط با اوضاع اقتصادی کشور و معاش طبقات فرودست گفت: به نظر می رسد دچار انحراف عظیمی در اقتصاد شده ایم و دولت ها در بیش از دو دهه گذشته وظایف خود را به سادگی فراموش کرده اند.

ادامه در ص ۵

ترامپ، سیاست های کهنه با روش های نو

دکتر محمد حسین یحیایی

نظام سرمایه داری، گرفتار در بحران های ادواری که با هزینه میلیارد ها دلار از جیب مردم در راستای نجات بانک ها و موسسات مالی در دهه اول هزاره سوم ( تزیق پول از سوی تیم اقتصادی باراک اوباما در سال ۲۰۰۸ ) تا اندازه ای به آرامش کوتاه مدت رسیده، به بازسازی خود پرداخته بود، بار دیگر با بحران عمیقتر و شکننده تری روبرو شده است که برای برون رفت از آن نیازمند بازیگران جدید و تازه کاری است که گفتار و رفتارشان، ناهمگون، تحریک کننده و شگفت آور باشد. بنابراین انتخاب دونالد ترامپ در ایالات متحده آمریکا نه تصادفی و نه تهییج توده هاست که زود گذر و یا مقطعی باشد، زیرا از مدت ها پیش کارشناسان علوم اجتماعی و روانشناسان توده که در خدمت سرمایه و سرمایه داری عمل می کنند، زمینه های این انتخاب را با بهره برداری از همه ابزار فراهم کرده بودند. به نظر می رسد این روند در برخی دیگر از کشور های سرمایه داری و غربی هم ادامه یافته، افراد دیگری با ویژه گی های ترامپ به قدرت سیاسی و اجرایی دست خواهند یافت.

با آغاز دوران ترامپ در آمریکا که با فرمان های عجولانه و اجرایی همراه بود، موج تظاهرات گسترده ای در شهر های آمریکا و اروپا بطور روز افزون ادامه یافت. در این میان برخی از فعالین اجتماعی و کارشناسی از کاربرد صفاتی مانند خود شیفته، خود بزرگ بین و ناآگاه به مسائل اجتماعی و سیاسی به انحراف افکار عمومی پرداختند که با واقعیت های موجود همخوانی و همسویی نداشت، زیرا ترامپ با آگاهی کامل از شرایط موجود وظیفه خود را با بازیگری هوشمندانه پیش می برد تا سرمایه داری گرفتار آمده، در بحران بزرگ تاریخی را نجات دهد.

ادامه در ص ۶

در تبریز بیش از ۲۵۰۰ هکتار ۷ ص

موج تازه «حاشیه نشین» در تبریز ۸ ص

یادی از «زینب پاشا» ۹ ص

رد تازیانه روی گرده «آق دره» ۱۱ ص

جمهوری فدرال خواست همه ملل و اقوام ایران است!

اتومبیل شخصی و دولتی به آتش کشیده شدند. چند روز بعد تعداد کشته شدگان تبریز به ۱۳۳ نفر رسید.

کنسول آمریکا در تبریز در واپسین ساعت‌های روز، این یادداشت را به سفارت آمریکا در تهران مخابره کرد: «بیشتر تظاهرکنندگان را مردان جوان تشکیل می‌دهند و اهدافشان مظاهر جامعه غیر مذهبی از قبیل سینماها و کلوبهاست. نیروهای اجتماعی و مذهبی به حالتی درآمده‌اند که کنترلشان آسان نیست. شاه (شاید) با تعویض استاندار آذربایجان و تحت انضباط درآوردن ساواک و مقامات پلیس این استان به شورش‌های تبریز واکنش نشان دهد. با این حال چهل روز بعد، باز هم در شهرهای مختلف ایران تظاهرات و خشونت‌هایی به وقوع خواهد پیوست.»

در اسناد به دست آمده از سفارت آمریکا در تهران، این گونه آمده است: «تاکتیک‌هایی که شورشیان به کار می‌بردند، نشانگر آمادگی کامل آنان بود. شورشیان اهداف مشخصی در سر داشتند.» تظاهرات مردم تبریز از چنان گستردگی و عمقی بر خوردار بود که مأموران ساواک هر چند پیشتر وضعیت شهر را غیرعادی ارزیابی کرده بودند؛ اما از پیش بینی قیامی به این عظمت به دلیل همان برنامه‌ریزی دقیق آن عاجز ماندند.»

صفحه نخست روزنامه کیهان در ۳ اسفند ۱۳۵۶ که به طور کامل به حوادث تبریز اختصاص یافته است.



پس از این ماجرا، رئیس شهربانی تبریز، معزول و به تهران احضار و استاندار هم بر کنار گردید. آیت الله خمینی نیز بعد از این جریان، پیامی خطاب به انقلابیون تبریز صادر کرد.

اعتراضات تبریز، پس از چندی جنبه سراسری پیدا کرده و چهل روز پس از آن، در ۱۰ فروردین ۱۳۵۷ انقلابیون شهرهای اصفهان، شیراز، یزد، جهرم و اهواز نیز به مناسبت چهلمین روز کشته شدگان تبریز، دست به تجمع و اعتراض زدند که باعث کشته شدن عده‌ای دیگر در آن شهرها شد. این اعتراضات سراسری در نهایت منجر به توجه رسانه‌های خارجی به اعتراضات ایران شد. پس از اعتراضات تبریز و یزد، علاوه بر اقدامات پلیسی، کوشش‌هایی از طریق حزب رستاخیز صورت

رژیم شاهنشاهی محمد رضا پهلوی که به پشتیبانی ارتشی مقتدر و سازمان بی رحم و سرکوبگر "ساواک" و حمایت بی دریغ کشورهای امپریالیستی، خود را مستحکم‌ترین حکومت در دنیا می‌دانست و ایران را با ثبات‌ترین کشور جهان، کمتر از یک سال پس از قیام ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ مردم تبریز از هم فرو پاشید.

تظاهرات ضد سلطنتی ۲۹ بهمن ۱۳۵۶ اهالی تبریز که به مناسبت چهلمین روز کشته شدن گروهی از مردم قم توسط نیروهای سرکوبگر رژیم صورت گرفت، چنان از ابعاد گستردگی برخوردار بود که نیروهای امنیتی و انتظامی کنترل شهر را از دست دادند و بیشتر نقاط شهر به تصرف جوانان انقلابی در آمد.

صبح روز ۲۹ بهمن سرگرد حق شناس به گروهی از جوانان که نزدیکی بازار تبریز گرد آمده بودن تا اعتراض خود را نسبت به واقع قم اعلام کنند، هجوم می‌برد. در این درگیری گلوله سرگرد مقصود حق شناس، رئیس کلانتری بازار تبریز سینه یکی از جوانان معترض را شکافت و این خود جرقه ای شد تا اعتراضات فراگیر شود.

«محمد تجلا» دانشجویی که ۲۲ سال بیش نداشت توسط سرگرد حق شناس به شهادت رسید. تجمع کنندگان جنازه خون آلود تجلا را برداشته و به طرف خیابان‌ها به راه می‌افتند. کم‌کم در طول راه افراد بیشتری به صف راهپیمایان می‌پیوندند و حرکت معترضان آغاز می‌شود. این حرکت اعتراضی در وسعتی به طول ۱۲ کیلومتر از دانشگاه آذربادگان در شرق تا ایستگاه راه آهن در غرب و در عرض ۴ کیلومتر از مقر حزب رستاخیز در شمال تا دو خیابان مانده به کنسولگری آمریکا در جنوب گسترده شده بود.

یحیی لیقوانی رئیس ساواک تبریز که متوجه عادی نبودن اوضاع شهر شده و به گستردگی ناآرامی‌ها واقف گشته بود، بلافاصله با تهران تماس می‌گیرد و کسب تکلیف می‌کند. شاه که خبر ناآرامی‌های تبریز به او رسیده بود، در تماس با جمشید آموزگار دستور حفاظت از پمپ بنزین‌ها، کارخانه‌ها، ادارات دولتی و مقابله با معترضان را می‌دهد.

شورای امنیتی استان تشکیل جلسه می‌دهد و تصمیم می‌گیرند از نیروهای ارتش و ژاندارمری استفاده کرده و یگان‌های نظامی در سطح شهر مستقر شوند و برای این که نشان بدهند در سرکوب جدیدت دارند دستور استقرار دو دستگاه تانک چیفتن، دو دستگاه نفربر و یک دستگاه تانک اسکورپین را در سطح شهر می‌دهند. در جریان این اعتراضات، برای نخستین بار پس از واقعه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲، ارتش برای کنترل وضعیت مستقیماً وارد درگیری‌ها شد. همچنین در این تظاهرات برای نخستین بار شعار «مرگ بر شاه» سر داده شد. ساختمان حزب رستاخیز تبریز و بسیاری از ساختمان‌های دولتی به تصرف مردم در می‌آید. و هرچه می‌گذرد نقش دانشجویان در رهبری اعتراضات پر رنگ تر می‌شود.

شعار «مرگ بر شاه» برای اولین بار در این تجمعات سر داده شد.

سرانجام ساعت ۵ بعدازظهر، نیروهای نظامی بر شهر مسلط شدند.

طبق گزارش ساواک، در این تظاهرات اعتراضی، ۵۸۱ نفر دستگیر، ۹ نفر کشته، ۱۱۸ نفر زخمی، ۳ دستگاه تانک، ۲ سینما، یک هتل، کاخ جوانان، حزب رستاخیز و تعدادی

تبریز چند روز بعد از این ماجرا اعلام کرد: «آشوبگرانی که تبریز را به آتش کشیدند تبریزی نبودند».

در ۱۱ اسفند ۱۳۵۶، ویلیام سولیوان سفیر آمریکا در تهران، در یکی از کلپ‌های شهر سانفرانسیسکو در مورد ایران سخنرانی نمود و در آن از «عدم لیاقت مردم ایران برای دادن آزادی‌های اجتماعی» اظهار تاسف کرده و گفت: «به علت آزادی‌های اجتماعی در ایران، بالطبع در وقایع اخیر تبریز مقامات انتظامی دخالت نکرده تا جایی که متأسفانه در تظاهرات تبریز خسارت‌های زیادی وارد آمده».

نهادهای وابسته به حکومت پهلوی، در واکنش به این اعتراضات، در روز ۱۹ فروردین ۱۳۵۷، در تبریز اقدام به برگزاری تجمعی با عنوان «تظاهرات میهنی» نمودند. در این تجمع حکومتی، جمشید آموزگار و محمود جعفریان نیز حضور داشتند. طبق اسناد منتشر شده در ویکی‌لیکس، «به کارمندان دولت در شهر و حومه آن گفته شده بود که در این تظاهرات شرکت کنند؛ در غیر این صورت شغلشان را از دست خواهند داد. تمامی مدارس نیز تعطیل بودند و به دانش‌آموزان اخطار داده شده بود که در صورت عدم حضور در این مراسم، در امتحانات آن فصل مردود خواهند شد».

پس از این تجمعات، شاه با اشاره به این تظاهرات این چنین اظهار نظر کرد: «چند هفته نگذشته بود که نخست وزیر من آقای آموزگار برای برقراری تماس با مردم به استان‌ها سفر کرد و سیصد هزار نفر در تبریز گرد او را گرفتند، دقیقاً در همین تبریز که شورش‌های ماه فوریه [۲۹ بهمن ۱۳۵۶] موجب شد تا مردم درباره من و دولت من به شک بیفتند».

جمشید آموزگار نیز پس از این تظاهرات در جمع خبرنگاران گفت: «علت تشکیل این میتینگ این بود که مردم آذربایجان از طریق حزب رستاخیز نشان دهند که آنان که در تظاهرات ۵۰ روز قبل شرکت کردند، آذربایجانی نبودند، ولی از آن جا که انجام این تقاضا قبل از نوروز ممکن نبود کار به امروز موکول شد».

گفته شده است که در این تظاهرات حکومتی، بین جمعیت گرد آمده نیز زد و خوردهایی روی داد؛ آنچنان که آنتونی پارسونز سفیر انگلیس در ایران درباره این تظاهرات چنین نوشته است: «تلاش دولت موفقیت آمیز نبود».

شاه پس از سرنگونی حکومتش در کتاب پاسخ به تاریخ می‌نویسد: «طبق سنن اسلامی، والدین و دوستان شخص متوفی در چهلمین روز پس از مرگش می‌بایست بر سر قبر او حضور یابند؛ گمان ندارم تاکنون این گونه بی‌شرمانه از مرگ کسی برای رسیدن به هدف‌های سیاسی استفاده شده باشد».

گرفت. یک «کمیته راهنمایی و اطلاعات» که هدف آن تشریح «توطئه‌هایی» بود که از خارج هدایت می‌شود تا مملکت را نابود سازد و همچنین کمیته دیگری به نام «کمیته اقدام سراسری» در پایتخت و مراکز استان‌ها شکل گرفت تا با اغتشاشات مبارزه نماید.

حرکت ضد سلطنتی مردم تبریز با بازتاب همگانی روبرو شد. سازمانها و احزاب سیاسی و تشکل‌های دانشجویی داخل و خارج از کشور از خواست مردم تبریز حمایت کردند. ددر این رابطه یکی از نشریات دانشجویی خرج از کشور با نام ۱۶ آذر نوشت: «قیام تبریز نه فقط برگی زرین به تاریخ مبارزات ضد ارتجاعی و قهرمانانه اهالی ستمکش این شهر می‌افزاید، بلکه لحظه‌ای درخشان در تاریخ پیکار خلق‌های میهن است».

تعدادی از دانشجویان ایرانی مشغول به تحصیل در برلین شرقی (پایتخت جمهوری دمکراتیک سابق آلمان) سفارت ایران در برلین را به اشغال خود درآوردند و به پخش خبر مبارزه انقلابیون تبریز پرداختند، خبر این جریان به سراسر جهان مخابره شد. دانشجویان مقیم اتریش نیز مقارن سفر وزیر امور خارجه ایران که به دعوت صدراعظم و رئیس جمهور اتریش به آن کشور رفته بود، در خارج دانشگاه وین، دست به تظاهراتی زدند و شعار خود را «حمام خون در ایران» قرار دادند. آنها می‌گفتند «تعداد بسیار زیادی از مردم به خصوص از شهر تبریز ضمن تظاهرات در زدوخوردهایی که با پلیس صورت گرفت، کشته شده‌اند».

روزنامه واشنگتن پست و نیویورک تایمز، چند مقاله به اوضاع تبریز اختصاص دادند، نیویورک تایمز در روزهای بعد تعداد کشته شدگان تبریز را به بالاتر از ۷۰ نفر اعلام کرد و توضیح داد که بلوای تبریز، بلوایی است پیچیده.

خانم «لیزترگود» از تهران طی مقاله‌ای در گاردین از این که نسبت به تظاهرکنندگان صدرژیم در تبریز با ملایمت برخورد شده است، اظهار تعجب کرده و ضمن آن به نقل از سخنان استاندار جدید آذربایجان نوشته که او سیاست خود را براساس تأمین حداکثر آزادی برای مردم قرار داده است.

تلاش شاه و حامیانش برای وارونه جلوه دادن حقایق تبریز:

پس از این جریانات، هلاکو رامبد (وزیر ارشاد و معاون پارلمانی جمشید آموزگار) اعلام کرد: «عوامل آشوب تبریز معلوم نیست کی و از کدام مرز وارد ایران شده‌اند.» وی در روز بعد گفت: «کمونیست‌های شناخته شده سبب اغتشاش تبریز بوده‌اند».

محمود جعفریان در اجتماع اعضای حزب رستاخیز

## نتیجه مبارزات...

این انقلاب و استقلال سیاسی مدیون مبارزات همه گروه‌های سیاسی و حضور گسترده مردم بویژه کارگران و زحمتکشان، روشنفکران و انقلابیونی است که با فداکاری، تحمل سال‌ها درد و رنج، زندان و شکنجه و شهید دادن بدست آمد.

اما استقلال کشور که بزرگترین دستاورد انقلاب به حساب می‌آید. با تفسیرهای نادرست و کج‌اندیشانه‌ای روبرو شد. برخی استقلال را معادل انزوا و ماجراجویی در نظام بین‌الملل و منطقه تعریف کردند و از تحریم‌های جهانی با زیر فشار قرار دادن توده‌های مردم و ویرانی کشور استقبال و با پنهان شدن پشت شعار صدور انقلاب اسلامی به افراط‌گرایی دامن زدند. در واقع این گروه استقلال، نظام سیاسی و تمامیت ارضی کشور را بازیچه منافع شخصی، باندی خود قرار داده و زیان‌های جبران‌ناپذیری به کشور وارد کردند.

آزادی و دمکراسی دومین دستاورد انقلاب بود. خلق‌های ایران که برای رسیدن به آزادی دهها سال مبارزه و جانفشانی کرده بودند. انتظار داشتند که پس از پیروزی انقلاب آزادانه زندگی کنند و آزادانه باندیشند، آزادانه انتخاب کنند و فکر و نظر خود را آزادانه بیان کنند. تا بتوانند در سرنوشت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی کشور نقش داشته باشند. آنها نمی‌خواستند مانند گذشته دچار دور باطل آزادی-هرج و مرج و نهایت استبداد واقع شوند. به همین خاطر هنگام تدوین قانون اساسی توانستند این خواست بر حق خود را تا حدودی تامین کنند.

در اصل نهم قانون اساسی آمده است: "در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد به نام استفاده از آزادی به استقلال سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، نظامی و تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادی‌های مشروع را، هر چند با وضع قوانین و مقررات، سلب کند."

در همین قانون اساسی، آزادی بیان، مطبوعات، احزاب و سازمان‌های سیاسی، تشکل‌های صنفی و مدنی و... صراحت دارد.

اما این اصل قانون اساسی پس از مدت کوتاهی بطور کلی تعطیل و به جای آن سرکوب احزاب، سازمان‌های سیاسی و صنفی، اجتماعات، بگیر و ببند، زندانی کردن، شکنجه و اعدام و محرومیت‌های سیاسی و اجتماعی جایگزین گردید. سیاستی که در ادامه گریبان بخش بزرگی از نیروهای داخل حاکمیت را نیز گرفت.

سومین آرمان انقلاب بر قراری عدالت اجتماعی است که عام‌ترین خواست مردم پس از پیروزی انقلاب بود. انتظار می‌رفت با فراهم شدن شرایط پیشرفت کشور، رفاه و امنیت جامعه، حفظ و تأمین حقوق مردم، و اداره کشور مبتنی بر آراء عمومی، این خواست تحقق پذیرد. عدالت اجتماعی از آرمان‌های بزرگ و تاریخی مردم

ایران است که سالیان متمادی برای بدست آوردن آن مبارزه کرده‌اند. این اصل مهم انقلاب نیز بطور خشنی نادیده گرفته شد و به جای آن بیکاری و فقر گسترده، اعتیاد، فحشا و بی‌خانمانی و صدها دیگر معضل اجتماعی جایگزین شد. امروز آسیب‌های اجتماعی به حدی گسترده شده است که مقامات ارشد نظام نیز از گفتن آن ابایی ندارند. رسانه‌های گروهی مجاز نیز ناچار از انتشار آن هستند.

خروج سران رژیم از چارچوب‌های قانونی و حقوقی "مهم‌ترین حق ملت" و گرایش به باند بازی، تک‌صدایی و سرانجام استبداد و سرکوب، دلیل اصلی برای نادیده گرفتن اهداف و آرمانهای انقلاب و زیر پا گذاشتن اصول مردمی قانون اساسی است. که در نتیجه تضاد و شکاف بیشتر بین مردم با حاکمیت، فساد اقتصادی و سیاسی و رشد گروه‌ها و باندهای ضد مردمی در پی داشته است.

تحولات درون نظام در سالهای گذشته نشان داده است که حاکمیت دست بالایی (ولی فقیه و پیرامون آن) در جمهوری اسلامی نمی‌خواهد و یا قادر نیست پاسخگوی مطالبات و نیازهای مردم بویژه زحمتکشان و افشار تهیدست باشد. دولت‌ها یکی پس از دیگری آمده‌اند و علیرغم شعارهای انتخاباتی نخواستند و یا نتوانسته‌اند راه حلی برای مشکلات و معضلات مردم پیدا کنند. پس از دولت موقت مهندس بازرگان، دولت بنی‌صدر، دولت مهندس موسوی و دولت سازندگی، مردم ایران امید به دولت اصلاحات آقای خاتمی بستند.

این دولت رسالت تاریخی پاسخ‌گویی و کارایی نظام از طریق اصلاح امور در داخل و تنش‌زدایی و گفت‌وگو تمدن‌ها در خارج از کشور را بر عهده گرفت. آقای خاتمی که تمام هم‌خود را برای پیش‌برد امور به چانه زنی از بالا بکار گرفته بود، نتوانست در مقابل توطئه‌ها و کارشکنی باند‌های حکومتی کاری از پیش ببرد. پس از آن دولت موسوم به «تأمین عدالت اقتصادی» احمدی‌نژاد سرکار آمد و با درآمد 800 میلیارد دلاری ناشی از فروش نفت، در رأس قوه مجریه قرار گرفت. در انتهای دوره اول دولت احمدی‌نژاد، مردم به عملکرد فاجعه‌آمیز این دولت پی بردند. در انتخابات ریاست جمهوری اسلامی در سال 1388 برای جلوگیری از ادامه دولت مخرب احمدی‌نژاد، پیرامون مهندس موسوی گرد آمدند و حماسه جنبش سبز رقم خورد. در حالی که مردم میلیونی کشور پیروزی خود را جشن می‌گرفتند و امید به آینده بهتر برای توده‌های مردم زنده شده بود. در میان نا باوری احمدی‌نژاد برنده انتخابات اعلام و رای دهندگان به میر حسین موسوی مورد سرکوب خونین و راهی زندان و زیر فشار قرار گرفتند. رهبران جنبش سبز دستگیر و به حبس خانگی طولانی مدت برده شدند.

در پایان دور دوم دولت کودتایی احمدی‌نژاد که کشور در ویرانی کامل قرار گرفته بود و احتمال جنگ ویرانگری کشور را تهدید می‌کرد. یک بار دیگر مردم در سال 1392 به پای صندوق‌های رای رفتند تا با رای

## نتیجه مبارزات....

توافقاتی رخ داده و در معادلات جهانی کشور ما در کجا ی آن قرار گرفته است. و منافع مردم ایران در این توافقات چقدر تامین شده است. تاریخ 38 ساله پس از پیروزی انقلاب نشان داده است که خلق های ایران برای باز پس گیری دستاوردهای انقلاب بهمین و گسترش آن به یک تحول بزرگ اجتماعی برای برون رفت کشور از عقب ماندگی از هیچ کوششی فرو گذار نکرده و نخواهند کرد. بی دلیل نیست که سردمداران رژیم در هراس از حضور مردم در صحنه سیاست، تمام روزنه ها را مسدود و هر حرکت انتقادی و اعتراضی را می خواهند در نطفه خفه کنند. کاری که تا کنون موفق نشده اند.

دادن به آقای روحانی از تکرار فاجعه دولت قبلی جلوگیری کنند. بدین ترتیب دولت "اعتدال" مسئولیت " نجات اقتصاد ایران " از رکود تورمی و فسادهای گسترده مالی و حل و فصل "بحران هسته ای ایران" که تحریم ها بر مردم و اقتصاد نیمه جان کشور تحمیل کرده بود، در مصدر امور کشور قرار گرفت. دولت "تدبیر و امید" آقای روحانی گرچه در عرصه داخلی موفقیت چندانی نداشته است. در عرصه جهانی موفق شد بحران هسته ای ایران را با کشورهای قدرتمند غربی تا حدودی حل و فصل کند و بخش بزرگی از تحریم های اعمال شده را لغو کند. البته هنوز بر همگان روشن نیست که در پشت پرده چه

## برای کوخ...

وی ادامه داد: تاسفبارتر از همه؛ نگاه معیوب مدیرانی است که کولبری را شغل می بینند و افتخار می کنند که کارآفرینی کرده اند؛ این نوع نگاه، رنج انسانها و خطرات معاش فرودستان را به نفع سرمایه داران قلبی توجیه می کند و بر این رنج چشم می پوشد که این مساله بسیار خطرناک است.

رزاقی با تاکید بر اینکه نیاز به پالایش مدیریتی هستیم، گفت: باید نگاهی حاکم شود که بر مبنای ارزش های دینی و انسانی و بر اساس قانون اساسی به برابری انسانها قائل باشد؛ در غیر این صورت هر روز بیش از روز پیش، شاهد افول معاش فرودستان خواهیم بود.

این اقتصاددان با بیان اینکه، انقلاب اسلامی، انقلاب ثروتمندان نبود، تصریح کرد: متاسفانه، مسئولان طبق قانون و به نفع محرومان عمل نمی کنند، فقط در برهه های انتخاباتی شعار می دهند و رای جمع می کنند و پس از اینکه بر مسند کار می نشینند، همه شعارها فراموش می شود.

وی در پایان تشکیل یابی فرودستان و بینوایان را یک راهکار موثر دانست و گفت: اگر این بینوایان و فرودستان متشکل شوند، اگر آزادانه به آنها آگاهی رسانی شود و اگر رسانه ها به وظیفه اخلاقی و وجدانی خود به درستی عمل کنند، مسئولان در نهایت مجبور می شوند پاسخگوی این همه نابسامانی باشند.

وی ادامه داد: تامین مسکن، بهداشت، بیمه و آموزش بر اساس قانون اساسی وظیفه دولت است اما در عمل اتفاقی که افتاده، بی خانمانی، ضعف آموزش، نبود امکانات درمانی، فقر و بینوایی بوده است.

رزاقی با بیان اینکه در حال حاضر 80 درصد دستمزددبگیران زیر خط فقر زندگی می کنند، ادامه داد: از یک طرف سیاست های اقتصادی فقط در جهت حمایت از دلالان و واردکنندگان است و از طرف دیگر با فساد در لایه های بالا مبارزه نشده است؛ در نتیجه ما شاهد اعمال یکسری سیاست های بیمار خصوصی سازی هستیم که ضدتولید و ضداشتغال هستند.

این کارشناس اقتصادی افزود: به این ترتیب در این دو دهه گذشته، طبقه مرفه و ممتازی به وجود آمده است که نه سرمایه دار است و نه تولیدگر؛ این طبقه اشرافی قدرتمند و ممتاز، هیچ پایگاه اجتماعی هم در بطن توده های ملت ندارد و فقط به سودجویی هرچه بیشتر می اندیشد.

رزاقی با بیان اینکه برای کوخ نشینان انقلاب کردیم اما حالا شاهد کولبران و گورخوابها هستیم و این تاسفبار است؛ افزود: حاصل این انحرافها را این روزها شاهدیم. بخش عظیمی از فرودستان از جمله کولبران، فقط کار می کنند که از گرسنگی نمیرند؛ اینها نه بیمه دارند، نه امنیت شغلی و نه حمایت های اجتماعی.

**فرقه دموکرات آذربایجان پروسه های منطقه ای و جهانی را مد نظر داشته، با بیش از**

**نیم قرن تجربه فعالیت سیاسی و با درس عبرت گرفتن از ناکامی و پیروزی های گذشته**

**مبارزه ملی مردم آذربایجان را جهت داده، فعالیت خود را در مقیاسی جدید ادامه می دهد.**

**پیشه وری**

70 میلادی برخی از اساتید دانشگاه‌های آمریکا مانند ساموئل هانتینگتن، برنارد لوئیس و دیگران پایه‌های تئوریک به این باورهای ارتجاعی آفرینند تا موقعیت آنها را بعنوان یک نیروی قدرتمند و تعیین کننده در جوامع اسلامی تحکیم کنند.

در ابتدای دهه 80 میلادی سرمایه داری که از افزایش قیمت نفت در جهان رنجور و فرسوده شده بود با شعار نئولیبرالیسم موج دیگری از جهانی شدن را آغاز کرد، تا خود را باز سازی کند، در این راستا «تاچر» به نمایندگی از استعمار پیر و «ریگان» از استعمار جوان ملاقات کردند تا به گسترش موج جدید جهانی شدن سرعت بیشتری دهند. بار دیگر دانشگاهیان و تئوریسین‌ها دست بکار شدند تا تئوری «دهکده جهانی» را مطرح سازند. با فروپاشی شوروی سخن از پایان تاریخ (فوکویاما) به میان آمد، گویا با پیروزی نئولیبرالیسم و تک قطبی شدن جهان مرزها برچیده خواهد شد و سرمایه و کالا بدون برخورد با دیوارهای گمرکی در جریان خواهد بود. سرمایه دار آمریکایی و اروپایی بر این باور بود که با حرکت سرمایه به مناطقی با کار ارزان سود بیشتری بدست خواهد آورد، از آن رو به شدت از جهانی شدن برای افزایش سود حمایت می کرد. این بار با دیواری محکم تر از دیوار گمرکی برخورد کردند، و آن گروه‌های مذهبی خود ساخته بودند که در سودای حکومت به جنگ برخاسته بودند. بنابراین دوستان و همپیمانان دیروز به دشمنان امروز تبدیل شده به جنگ برخاستند. این سیاست حمله به افغانستان و عراق را در پی داشت و از دل آن دولت اسلامی داعش پدید آمد. در این میان تحول عظیمی در صنایع الکترونیکی و دیگر صنایع بسیار حساس و دانش محور صورت گرفت و سرمایه داران نوظهوری پیدا شدند که براحتی قادر به حرکت سرمایه خود در مناطق مختلف بودند. از آن رو به راحتی از فرار مالیاتی هم بهره مند می شدند، در نتیجه سرمایه‌های بسیار هنگفتی در دست افراد و شرکت‌هایی متمرکز شد که پیشترها قابل تصور نبود، این روند از یک سو نرخ بازده سرمایه را از نرخ بازده تولید و درآمد از آن (توماس پکتی) بیشتر کرد و از سوی دیگر فاصله طبقاتی را در همه جوامع به شدت افزایش داد هم اکنون انباشت سرمایه تا جایی پیش رفته است که 8 سرمایه دار جهان بیش از نصف جمعیت دنیا در دست خود ثروت و دارایی دارند و این شرایط سرمایه داری جهان را هم به شدت نگران کرده است، تظاهرات روز افزون 99 درصدی‌ها، گریز سرمایه از منطقه ای به منطقه دیگر، جنگ‌های منطقه ای که رنگ مذهبی به خود گرفته اند و در نهایت نامی‌های اقتصادی و اجتماعی خود یکی دیگر از عوامل سیل مهاجرین را به سوی اروپا و آمریکا شده است. همسو با آن ایالات متحده و اروپا با بزرگترین بحران اقتصادی و اجتماعی خود روبرو شده است. به نظر می رسد پروسه گسست از

نگاهی کوتاه و گذرا به تاریخ سرمایه داری در مرحله امپریالیسم نشان می دهد که دول امپریالیستی با توجه به شرایط موجود، مواضع و سیاست‌های متفاوتی اتخاذ کرده و آن را در راستای منافع خود بکار برده اند. در سال‌های پایانی قرن 19 با شعار جهانی شدن همکاری نزدیکی را باهم آغاز کرده به استعمار گسترده در مناطق مختلف دست زدند که این همکاری با شعار تقسیم جهان و آغاز جنگ اول به پایان رسید، در نتیجه تا پایان جنگ دوم این کشمکش در سیاست و اقتصاد ادامه یافت، در این مدت چند حادثه بزرگ تاریخی و تعیین کننده بوقوع پیوست. در سال‌های پایانی جنگ اول، انقلاب اکتبر و اولین تجربه سوسیالیستی در روسیه پیروز و اتحاد جماهیر شوروی شکل گرفت، در جنگ دوم، فاشیسم که سودای جهان داشت شکست خورد و ایالات متحده آمریکا پای در جای پای بریتانیای کبیر گذاشت و خود را طرفدار دمکراسی به جهان عرضه کرد، ولی در سر سودای دیگری داشت که نظام‌های ملی، با جهت گیری‌های اندک دمکراتیک را از میان بردارد که شوربختانه ایران هم، از آن بی نصیب نماند و با کودتای 28 مرداد دولت مصدق به بهانه پیشگیری از نفوذ کمونیسم در ایران و منطقه سرنگون شد. در این سال‌ها بلوک سوسیالیستی که در حال گسترش بود، بلوک کشور‌های سرمایه داری با پیشینه امپریالیستی را در کنار هم قرار داد تا با حفظ اختلافات و تضاد‌های درونی، سیاست‌های مشترکی را بر ضد بلوک سوسیالیستی پیش ببرند. در این راستا نه تنها پیمان‌های نظامی بلکه اتحادیه‌های اقتصادی و منطقه ای را تشکیل دهند. در این میان به ابزار دیگری هم مانند دین و باورهای مذهبی توده‌های مردم دست یازیدند که بتوانند با کاربرد آن در سیاست با بلوک شرق مبارزه کنند و هم زمان سیاست‌های اقتصادی خود را پیش ببرند. در این راستا نفوذ در حوزه‌های دینی و مذهبی را در سرلوحه فعالیت خود قرار دادند، از آن سو هم با جواب مثبت گروه‌های مذهبی روبرو شدند (نامه آیت اله خمینی به سران ایالات متحده آمریکا در سال‌های ابتدایی دهه 40 خورشیدی با محتوای دوستی و نزدیکی با آمریکا که روحانیت می تواند با کمونیسم مبارزه و منافع آمریکا را بهتر از شاه تامین کند). در نتیجه با یاری و مساعدت ایالات متحده، در اندونزی، پاکستان، و در سال‌های بعد در ایران و ترکیه نیروهای مذهبی تقویت شدند، در پاکستان ضیاء الحق جمهوری اسلامی تشکیل داد، در ایران خمینی (با صلاح دید ریچارد کاتم مامور ارشد سیا بعد از دیدار با خمینی در نوفل لوتاشو با همکاری سولیوان سفیر آمریکا و ژنرال هیزر) بر اریکه قدرت نشست و در ترکیه کودتای ژنرال «اورن» زمینه صعود اسلامگرایان را فراهم کرد. تقویت اسلامگرایان از گروه‌های رادیکال مسلح مانند مجاهدین و طالبان‌ها گرفته تا گروه‌های سیاسی آن مانند اخوان المسلمین ادامه یافت. در سال‌های

می رسد تا مدتی دیگر تنش بین ایران و ایالات متحده افزایش خواهد یافت و این سیاست از سوی افراطی های دو کشور نیز مورد بهره برداری قرار خواهد گرفت. اقتصاد آمریکا با ترامپ در مسیر دیگری قرار می گیرد، دیگر سخنی از اقتصاد لیبرالیستی، بازار آزاد و بدون مرز در تبادل کالا در میان نیست، سخن از اقتصاد حمایتی است که بتواند از جیب مردم بحران موجود را از میان بردارد، به صنایع نظامی، زیربنایی و حمل و نقل که نیازمند سرمایه گذاری های گسترده است، توجه ویژه ای دارد. آمریکا برای پیشبرد این سیاست نیازمند سرمایه خارجی است فدرال بانک ( اف ای دی ) با افزایش بهره می خواهد ورود سرمایه های خارجی را تشویق کند، ولی همزمان بدهی های خارجی افزایش پیدا می کند، از سوی دیگر افزایش بهره به کاهش سرمایه گذاری می انجامد، در این میان با افزایش ارزش دلار واردات ( بویژه از چین ) کاهش پیدا می کند ولی صادرات هم رشدی از خود نشان نمی دهد که خواست تیم ترامپ در سیاست اقتصادی افزایش صادرات و تولید داخلی است. تدبیر دیگر این تیم این است که با عفو مالیاتی بخشی از سرمایه های آمریکایی را به داخل آمریکا برگرداند و این در حالی است که بخشی از سرمایه های کوچک با نگرانی و یاس از آینده به نیوزلند و دیگر مناطق دور افتاده فرار می کنند به نظر می رسد تضاد بین سرمایه داری سنتی آمریکا که بیشتر بر اساس تولید و توزیع و یا ساختمان سازی ( غیر منقول ) استوار است با سرمایه داری جدید ( با حجم کوچک و درآمد کلان در الکترونیک و بازار های مالی ) که در همه جهان پراکنده است ادامه خواهد یافت و ترامپ قادر به کنترل آن نخواهد بود، در نتیجه تیم جنگ طلب ترامپ برای کاهش تنش در درون به تنش آفرینی در بیرون از مرز ها ادامه خواهند داد و دنیا با یک رویکرد جدید از سوی ترامپ و شرکاء روز های پر تنش و خطرناکی را از سر خواهد گذراند.....

پیمان ها و اتحادیه های جهانی آغاز شده است. حوادث تاریخی نشان می دهد که با پایان موج جهانی شدن خطر جنگ گسترده و فراگیر بیشتر می شود و جهان امروز با شرایط کنونی و بحران های موجود به آن سو می رود. اتحادیه اروپا با خروج بریتانیا و تلاش برخی دیگر از کشورهای عضو در خطر از هم پاشیدن است. ترامپ با شعار های مشابه و با مخالفت با جهانی شدن، دیوار کشیدن، خروج از نفتا و دیگر پیمان ها که سال ها بنام لیبرالیسم از آنها دفاع می کرد به کاخ ریاست جمهوری پا گذاشته است و هدف نهایی خود را برتری آمریکا و برگرداندن سرمایه های آمریکا به آمریکا اعلام می کند، ولی در این میان با افزایش بودجه نظامی گویا اهداف دیگری در سر دارد. با حملات لفظی، تحریک، تهدید و اجرای تحریم های جدید بر علیه جمهوری اسلامی ایران در فکر دلجویی از اعراب است که بتواند از سرمایه های آنها بهره مند شود. ( تحریم 13 شخصیت حقیقی و 12 نهاد حقوقی به بهانه حمایت از تروریسم و توسعه برنامه موشکی که آمریکا آن را تهدیدی برای منطقه و شرکای جهانی خود می خواند ). نزدیک به 2400 میلیارد دلار ( 800 میلیارد عربستان سعودی ) پول اعراب می تواند تحولی در اقتصاد و تولید آمریکا بوجود آورد. « خالد الفاح » وزیر نفت عربستان سعودی در گفتگو با بی بی سی، با انتقاد شدید از عملکرد اوپاما و تقدیر از ترامپ می گوید: روابط آمریکا با عربستان بسیار محکم است و فکر می کنم ما روابط استراتژیک برای مقابله با چالش های جهانی را داریم و با توجه به سیاست های ترامپ سرمایه گذاری در آمریکا را افزایش خواهیم داد. ترامپ برای دلجویی از اعراب به حملات لفظی خود به ایران ادامه می دهد، همراه با هشدار و اخطار می گوید: ایران دارد با آتش بازی می کند ! و در گفتگوی تلفنی خود با ملک سلمان پادشاه عربستان یادآور می شود، که دخالت ایران در امور کشور های دیگر باید پایان پذیرد به نظر

### در تبریز بیش از ۲۵۰۰ هکتار بافت فرسوده وجود دارد



شهر تبریز به واسطه قدمتی که دارد، دارای بافت فرسوده بسیاری است که اغلب آن ها به ویژه کارگاه ها و مراکز تولیدی کوچکی که در مرکز شهر قرار دارند، نیازمند یک بازسازی اصولی هستند. شهردار تبریز با اشاره به شناسایی ساختمان های نایبم در سطح شهر گفت: شهر تبریز به واسطه قدمتی که دارد، دارای بیش از ۲۵۰۰ هکتار بافت فرسوده است. صادق نجفی در چهارمین جشنواره چهره برتر صنعت ساختمان کشور به خبرنگاران گفت: متأسفانه شهر تبریز به واسطه قدمتی که دارد، دارای بافت فرسوده بسیاری

## در تبریز...

ست که اغلب آن‌ها به ویژه کارگاه‌ها و مراکز تولیدی کوچکی که در مرکز شهر قرار دارند، نیازمند یک بازسازی اصولی هستند.

وی افزود: کمیته معماری از منظر شهری، متشکل از اعضای سازمان میراث فرهنگی و گردشگری، سازمان مسکن و شهرسازی و شهرداری است، که برای هر پروانه ساختمانی که داده می‌شود، معماری و مصالح ویژه‌ای تعریف می‌شود که مالکان می‌بایست در آن چارچوب فعالیت ساخت و ساز خود را انجام دهند.

## در تبریز بیش از...

نجفی بیان کرد: شهرداری تبریز با کمک کمیته‌ای متشکل از دادستانی، استانداری، سازمان مسکن و شهرسازی و آتش‌نشانی، اقدام به شناسایی مراکز پرخطر کرده و ضمن اخطار به مالکان ساختمان‌های نالین، با آموزش و ارائه تسهیلات سعی داریم از حوادثی همچون پلاسکو جلوگیری شود.

شهردار تبریز با انتقاد از عدم ارائه تسهیلات از سوی دولت برای ایمن‌سازی شهر، عنوان کرد: شهرداری به تنهایی تجهیزات آتش‌نشانان را تامین می‌کند. وی گفت: انتظار ما از دولت یازدهم در زمینه ارائه تسهیلات و خدمات ایمن‌سازی شهر بسیار است؛ اما متأسفانه دولت کمک چندانی نکرده، و تنها شهرداری از محل

بودجه خود برای تأمین تجهیزات سازمان آتش‌نشانی اقدام کرده است.

شهردار تبریز با بیان اجرای طرح پایا در تبریز اظهار داشت: متأسفانه روند طولانی بوروکراسی‌ها در همه شهرها وجود دارد؛ اما در بحث مقاوم‌سازی، شهر تبریز به عنوان پایلوت در طرح پایا انتخاب شده که بین استانداری، شهرداری و سازمان شهرسازی است، بدین صورت که افراد در محلات مختلف برای تجمیع و اخذ پروانه کار به شرکت‌هایی که در هر محل وجود دارد، مراجعه می‌کنند، که این روند تا حدود زیادی از مراجعه حضوری شهروندان به شهرداری کاسته و فرایند طولانی بوروکراسی‌ها را کاهش می‌دهد.

نجفی با اشاره به برگزاری چهارمین جشنواره چهره صنعت ساختمان خاطر نشان کرد: گره‌گشایی از معابر ترافیکی، رفع مشکلات مردم و رفع موانع موجود بر سر بوروکراسی‌ها و توجه ویژه به سبک معماری ایرانی - اسلامی از جمله مهم‌ترین معیارها و ملاک‌های انتخاب چهره برتر در حوزه صنعت ساختمان است.

گفتنی است زمان رای‌گیری انتخابات چهارمین جشنواره چهره سال صنعت ساختمان از ۳۰ بهمن تا ۱۰ اسفندماه امسال است و هدایای چهره‌های برتر نیز در مراسمی ۱۷ اسفندماه در سالن اجلاس پارس اهداء می‌شود.

## موج تازه «حاشیه‌نشینی» در تبریز

## محسن هادی- مستندساز و فعال اجتماعی

عدد و رقم توجه کنید: تبریز ۱۸ محله حاشیه نشین دارد؛ حدود یک سوم جمعیت شهر ساکن این مناطق‌اند؛ یعنی چیزی حدود ۴۰۰ هزار نفر؛ بیشترین تراکم جمعیت هم در حاشیه شمالی شهر است، دقیقاً روی یک گسل خطرناک! زلزله‌های تبریز را هم که شنیده‌اید، در تاریخ مکتوبش ۸ بار با خاک یکسان شده؛ اما زلزله آخرین هزینه‌ایست که خواهیم داد، ابعاد اجتماعی، فرهنگی حاشیه‌نشینی کم از زلزله نیستند؛ به احساسی است که با شنیدن واژه حاشیه نشین در آدم ایجاد می‌شود! فکر کنید؛ اگر هویت هر یک از ما حاشیه نشین باشد چه حسی در ما ایجاد خواهد شد! این احساس منشا مناسبات اجتماعی متفاوتی است که در چارچوب فکری مدیران شهری نمی‌گنجد!

## «حاشیه» لزوماً در حاشیه شهر نیست

در ادبیات شهرسازی و برنامه ریزی شهری، «حاشیه‌نشین» به مناطقی از شهرها گفته می‌شود که با ساخت و ساز غیر مجاز شکل گرفته و ساختمان‌هایشان فاقد اسناد رسمی‌اند. این شیوه سکونت شهری را «اسکان غیر رسمی» می‌گویند و مناطقی که در آن سکونت غیر رسمی است، به مناطق «حاشیه‌نشین» مشهورند. به این معنا، حاشیه‌نشین، لزوماً منطقه‌ای نیست که در حاشیه شهر باشد، ممکن است در وسط شهر هم باشد؛ اگر سکونت در آن غیر رسمی باشد، منطقه حاشیه‌نشین خواهد بود. «حاشیه نشینی» بر خلاف ظاهرش، معنایی جغرافیایی ندارد؛ یعنی این مناطق حاشیه‌ی شهر نیستند

برای مصاحبه با یکی از کاندیداهای مجلس در تبریز دعوت شده بودم؛ صحبت از حاشیه‌نشینی شد؛ او سابقه طولانی در مدیریت شهری داشت و دکترایش هم برنامه ریزی شهری بود، سوال مرا ارجاع داد به مسئله‌ای بزرگتر؛ موج نوبی حاشیه نشینی که در روستاهای اطراف تبریز مثل کجوار و آوار در حال شکل‌گیری است؛ گفت اینها معضل آینده تبریز هستند! گفتیم ولی تبریز معضل اکنون آنهاست چرا اینطور نمی‌بینید؟ گفت یعنی چه؟ توضیح دادم که اگر بیشتر سرمایه استان در تبریز جمع نبود چرا روستا را ترک کنند؟ کجوار و آوار و ده‌ها روستای دیگر که چیزی در مایه‌های بهشت بودند با چشمه‌های جاری و سروهای روان و باغ‌های بیکران، چرا ترکشان کنند؟ بحث ما بالا گرفت. موضع ایشان چنین بود که نمی‌شود در هر روستا و شهر، بیمارستان مدرن و دانشگاه پیشرفته ساخت و موضع من در برابر مغالطه ایشان چنان بود که اگر توزیع متوازن امکانات زندگی محقق نشود؛ با این ارتباطات گسترده، احساس فقر و احساس تبعیض، امواج مهاجرت را پی در پی ایجاد و شهرهای بزرگ را بستر تحولات عجیب آینده خواهد کرد! مصاحبه ما قطع شد؛ چون صحبت از تمرکزگرایی فکر را به جاهای حساس می‌برد و ایشان مایل نبودند در شرایط حساس کنونی اعتراف کنند که حاشیه نشینی مشکل چند بعدی جوامع است.

## هزینه‌های حاشیه‌نشینی

حاشیه نشینی چه هزینه‌هایی می‌تواند داشته باشد؟ به چند



## موج تازه...

بلکه در حاشیه‌ی زندگی شهری‌اند! این مناطق اگر چه در شهرند ولی از شهر نیستند؛ خدمات شهری را دریافت نمی‌کنند، از زیرساخت‌های شهر محروم‌اند و البته متقابلاً مسئولیت‌های شهرنشینی را هم ندارند! این به چه معناست؟ دو سال پیش در یکی از محلات حاشیه نشین تبریز تصویر می‌گرفتیم، پیر مردی را دیدیم در حال هیزم شکستن؛ پیشش رقتم؛ بسیار معترض بود، مرا داخل خانه‌اش برد، نه برق داشت، نه آب و نه گاز. دو سه هفته‌ای درگیر این شدیم که خانواده این پیرمرد را از سرمای استخوان سوز تبریز حفظ کنیم، آنجا من تازه فهمیدم که تا همین چهار پنج سال پیش، کسی در آن محلات آب لوله کشی نداشت، دبه دبه در دوش حمل می‌کردند، برق هم نداشتند گاز هم. یعنی پس از صد سال از تاسیس شهرداری در تبریز، در همین اواخر و تحت فشارهای اجتماعی، فهمیده‌اند که تحمیل محرومیت بر ساکنان مناطق غیر رسمی شهر، نتیجه‌ای جز بغرنج کردن مسئله ندارد!

## موج نوی حاشیه‌نشینی

برگردیم به آن مسئله بزرگتری که آن کاندیدای متخصص مسایل شهری می‌گفت؛ موج نوی حاشیه نشینی! که با چراغ خاموش راه افتاده و در حال بلعیدن شهرهاست. اما این موج نو چیست؟ اول موج کهنه را باید شناخت؛ ۸۰ درصد تولید ناخالص داخلی، کشاورزی بود، محصول کار روستائینی که ۷۲ درصد جمعیت کشور را تشکیل می‌دادند. کی؟ وقتی رضاخان به قدرت رسید. آن زمان شهرها مرکز تبادل و تجارت کالاها می‌بودند که در روستاها تولید می‌شد. صنعت بزرگی نداشتند و سهمشان از تولید ملی اندک بود؛ ۲۰ درصد! با این وجود تقریباً تمامی اقدامات و تحولات دوره رضا شاه در شهرها روی داد. راهسازی، صنعت، شهرسازی، بهداشت، آموزش و هر آنچه که ردای مدرن بود، بر قامت شهرها دوخته می‌شد، قریه‌هایی هم که جای مناسب

داشتند یا حال مناسب، ماهیت عوض می‌کردند تا صاحب خیابان و پادگان شوند و مجسمه در مرکزشان نصب شود و بشوند شهر! توسعه فقط برای شهرها بود، هیچ روستایی، در روستا بودنش توسعه نیافت. نتیجه چه بود؟ دو سه دهه باید می‌گذشت تا این دیوار کج، خودش را نشان دهد و موج مهاجرت به شهرها جاری شود و پدیده‌ی تبعیض‌آمیزی به نام حاشیه‌نشینی، در شهرها به وجود آید.

## تبعات توسعه نامتوازن

این جای حرف بسیاری دارد، آنچه رهایم نمی‌کند، این سوال است؛ «چرا رضا خان همه توجه خود را به شهرها که تنها ۲۸ درصد جمعیت را دربر داشتند معطوف کرد؟ چرا روستاها که اکثریت مردم را در خود جای داده بودند مورد بی توجهی واقع شدند؟» تصور کنید اگر توسعه را متوازن شروع می‌کردند، امروز چه کشور متفاوتی داشتیم! این موج حاشیه نشینی هنوز هم ادامه دارد، یعنی همچنان هر که می‌تواند از روستاها و شهرهای کوچک مهاجرت می‌کند به شهرهای بزرگ، اگر پول کافی داشت در خود شهر و اگر نداشت در حاشیه شهر ساکن می‌شود. اما موج نو چیست؟ شهرهای بزرگ به برکت سیاست‌های هوشمندانه زمین و مسکن در دو دهه اخیر، در تولید حاشیه نشین به خودکفایی رسیده‌اند! هر چه مسکن گران و گران‌تر می‌شود، عده‌ای فقیر و فقیرتر می‌شوند و چاره‌ای برای‌شان نمی‌ماند جز پناه بردن به آلودگی‌های حاشیه! و می‌شوند حاشیه نشین! آن پیرمردی که گفتم داشت هیزم می‌شکست برای گرم کردن خانه اش، مهاجر نبود، اهل یکی از محلات قدیمی تبریز بود، مشکلات اقتصادی و هزینه سرسام آور مسکن، او را به حاشیه‌ی شهر رانده بود! امثال او زیادند و دارند زیاد هم می‌شوند؛ نه در تبریز، در همه شهرهای بزرگ کشور، این همان موج نوی حاشیه نشینی است.

منبع: روزنامه بهار

## یادی از «زینب پاشا»

در فیلم مستند «نیمه پنهان ماه»

مجید رضازاد عموزین الدینی



گویا جانفشانی‌های میهن‌پرستانه و بی دریغ زنان در فراز و فرودهای مهم جنبش مشروطیت، از حافظه‌ی تاریخی مورخان پاک و فراموش شده است. به همین جهت ساخت مستند «نیمه پنهان ماه» با همه سختی‌ها و محدودیت‌ها نوعی ضرورت بود. نوعی بازخوانی دوباره تاریخ و تلاش برای ترمیم حافظه جمعی.

در میان فیلم‌های مستندی که در دهمین جشنواره فیلم مستند ایران (سینما حقیقت) که آذر ماه ۱۳۹۵ در تهران به نمایش در آمدند، می‌توان به فیلم «نیمه پنهان ماه» به کارگردانی «آزاده بی‌زار گیتی»، اشاره نمود\*\*\*. این مستند تاریخی به نقش

## یادی از....

زنان ایران در دوره مشروطیت پرداخته و در این میان برای اثبات سلحشوری زنان در این دوره، زینب پاشا این شیرزن تاریخ آذربایجان را بعنوان محور و شخصیت اصلی فیلم خود قرار داده است.

خانم «بی‌زار گیتی» در باره انگیزه اصلی خود برای ساخت این فیلم مستند می‌گوید: گویا جانفشانی‌های میهن‌پرستانه و بی‌دریغ زنان در فراز و فرودهای مهم جنبش مشروطیت، از حافظه‌ی تاریخی مورخان پاک و فراموش شده است. به همین جهت ساخت مستند «نیمه پنهان ماه» با همه سختی‌ها و محدودیت‌ها نوعی ضرورت بود. نوعی بازخوانی دوباره تاریخ و تلاش برای ترمیم حافظه جمعی. به گفته وی خط تاریخی مستند نیمه پنهان ماه بصورت کامل حفظ شده و همچنین واجد نوعی نگاه اجتماعی و جامعه‌شناسانه است. این مستند در روند تاریخی خود به حضور مؤثر زنانی چون انیس الدوله، زینب پاشا و زنان گمنامی که در بثمر رساندن مفاهیم مشروطه خواهی تلاش کرده اند، می‌پردازد.

مستند تاریخی «نیمه پنهان ماه» پژوهشی جامع، دقیق و قابل اعتنا پیرامون حضور زنان در جنبش مشروطیت ایران است... از همان ابتدای فیلم که سایه «آزاده بی‌زار گیتی» را در میان تصاویر محو و رنگ باخته زنان قاجار می‌بینیم و صدای او را می‌شنویم که می‌گوید: «من مثل شبحی سرگردان خودم را وارث انبوهی از زنان روینده پوش می‌دانم و از خودم می‌پرسم که این زن‌ها با این چادرهای سیاه و روینده‌های سفید چه کسانی هستند؟» ما را با خود به هزار توی راز آلود تاریخ می‌برد و برای شناخت آن‌ها به مکاشفه‌ای دردمندانه در چهره‌های گنگ و مبهمشان در عکس‌های به جا مانده دعوت می‌کند تا با روایتی عمیق، شورانگیز و متفکرانه در باره سهم پنهان زنان پرده‌نشین تاریخ در جنبش مشروطه مواجه شویم و بعد آن را در پیوند با نقش زنان معاصر دریابیم. این فیلم نشان می‌دهد که فیلمساز چگونه سال‌های متمادی زحمت کشیده تا با دشواری به دل تاریخ چنگ بزند و کلمات و تصاویر زنان گمشده را همچون گنجی پنهان بیرون بکشد و نام‌های فراموش شده زنان مبارزی همچون انیس الدوله، زینب پاشا، سردار مریم بختیاری را در کنار اسامی پرافتخار مردان انقلابی ثبت کند و نام ویادشان را زنده نگه دارد... «بنگرید: سایت هنر آنلاین، نزهت بادی»

نیمه پنهان ماه در هفتاد دقیقه تلاش کرده حضور زنان در انقلاب مشروطه را توضیح دهد. نقطه قوت این فیلم علاوه بر موسیقی و تدوین مناسب، نمایش صدها عکس نادیده از زنان دوره ناصری، مظفری، انقلاب مشروطه و پهلوی اول است. بسیاری از تاریخ نگاران حضور اجتماعی آگاهانه و جدی زنان شهرنشین را از آستانه انقلاب مشروطه می‌دانند اما نیمه پنهان ماه این تاریخ را قدری به عقب برده و آن را از اعتراضات مردمی در قیام تنباکو و بلواهای مرتبط با کمبود نان در تهران در دوران ناصری و مظفری روایت می‌کند. به روایت فیلم، ده‌ها زن در جریان اعتراضات به اعطای امتیاز تنباکو به «شهادت» رسیده‌اند، اما تاریخ نامی از ایشان نبرده

است. «شخصیت محوری که فیلم برای اثبات سلحشوری زنان در این دوره شاهد مثال قرار داده، زینب پاشا است، تنها زنی که سردیس او در خانه مشروطه تبریز نصب شده است. زنی از اهالی تبریز که در دوران ناصری و در جریان قیام تنباکو و تعطیلی اعتراضی بازار تبریز به همراه چند زن دیگر مسلحانه در بازار حاضر شد و تلاش مأموران دولتی برای مجبور ساختن بازاریان به پایان اعتصاب را ناکام گذاشت. از جمله دیگر اقدامات زینب پاشا حمله به خانه متمولین ظالم تبریزی و مصادره گندم‌های احتکار شده به نفع فقرا بوده است» (بنگرید: ماهنامه اندیشه پویا، ۱۳۹۵، مقاله علی ملیحی، ص ۱۲۵) اگرچه که فیلم می‌کوشد زینب پاشا را از رهبران انقلاب مشروطیت قلمداد کند، اما باید اذعان نمود که نقش این شیرزن اسطوره‌ای آذربایجان بیشتر در حوادث و تحولات دوران پیش از مشروطه مؤثر بوده و در جنگ‌های دوره مشروطه (دوران محمدعلی شاه قاجار) منابع از حضور این زن در حوادث این دوران مطالب دقیقی بیان نمی‌کنند؛ عبارتی نقش وی در این دوره نیاز به بررسی و پژوهش‌های بیشتر و جدی دارد زیرا منابع تاریخی و محلی در این موارد زیاد روشن‌گری نکرده اند. «بنگرید: زینب پاشا، ۱۳۸۸، پاورقی ص ۱۲۹»

بهرحال از اینکه خانم بی‌زار گیتی به این موضوع جالب و کمتر کارشده پرداخته و تلاش و کوشش‌های زیادی نیز در این زمینه متحمل شده‌اند، باید به ایشان صمیمانه تبریک و خسته نباشید گفته و ادامه و تکمیل این نوع مستندهای ارزشمند را به انتظار نشست.

منابع:

- ۱- ناهیدی آذر، عبدالحسین، ۱۳۶۰، زنان ایران در جنبش مشروطه، نشر احیا، تبریز.
  - ۲- رضازاد عموزین الدینی، مجید، ۱۳۸۸، زینب پاشا، انتشارات اختر، تبریز.
  - ۳- روزنامه آذربایجان، ۲۷ آذر ۱۳۲۰، ش ۱۴، (تبریزی زینب پاشا- هلال).
  - ۴- ویلاگ «از همه در باره دهمین جشنواره سینما حقیقت- مقاله نزهت بادی».
  - ۵- پایگاه خبری تحلیلی «سینما تجربی» بکشنه ۱۷ آبان ۱۳۹۴، ۶- خبرگزاری میزان، آبان ۱۳۹۴، رونمایی از نیمه پنهان ماه در سینما حقیقت.
  - ۷- ماهنامه اندیشه پویا، سال ۵، ش ۴۰، دی و بهمن ۱۳۹۵، مقاله علی ملیحی، ص ۱۲۵
- \*\*\* عوامل مستند «نیمه پنهان ماه» عبارتند از:
- پژوهشگر، نویسنده، کارگردان: آزاده بی‌زار گیتی
  - تدوین: آزاده بی‌زار گیتی - همراه تدوین: سولماز افتخاری
  - فیلم بردار: صادق سوری
  - طراحی و ترکیب صدا: انیسه ملکی
  - جلوه‌های بصری: سعادت رحیم زاده
  - انتخاب موسیقی: علیرضا میرعلی نقی تهیه شده در مرکز گسترش سینمای مستند و تجربی

گرامی باد خاطره تابناک شهدای جنبش ۲۱ آذر

## رد تازیانه روی گرده «آق دره»

## گزارش میدانی از دروسرهای کارگران روستایی

## در تکاب

چند ماه پیش تعدادی از کارگران معدن طلای «آق دره» به خاطر اعتراض صنفی شلاق خوردند؛ آنها هنوز در کنج خانه هایشان نشسته اند و بیکاری را مزمه میکنند.



هرسال نزدیک زمستان که میشد، «رقیه» دست و دلش میلرزید، مبادا «کاکرضا» خانه نشین شود. با همین دلهره ها مینسست پای دار قالی رجهای ناکوک میزد. کابوس هر شبش شده بود بیکاری رضا؛ تا صبح «ورد» میخواند و دعا میکرد نکند فردا رضا با لب و لوجه آویزان و کت رنگ و رو رفته اش در خانه را باز کند و بگوید «دیدنی خوابهایت تعبیر شد. دیدنی جوابمان کردند؟...» میگفت اینجا خواب هیچ زنی چپ نیست! انگار که خواب را زندگی کرده باشی، روز و شبت به هم دوخته شده...

پدرش قبلترها در گوشش خوانده بود عروس آق دره ایها که بشوی، نانت در روغن است... این پسر (رضا) جربزه دارد؛ اهل کار است. معدن طلا هم که کارش تمامی ندارد... روی گنج نشسته ای دختر جان!

اما زمستان دو سال پیش که رضا و ۱۶ نفر دیگر از معدن اخراج شدند، وقتی رقیه میخواست، گوشواره های دخترش را از گوشش در بیاورد که خرج گرفتن وکیل کند، یاد حرفهای پدرش افتاده و بغض گلوش را گرفته و دیگر نتوانسته است بدون لرزش دستهایش، گوشواره را از گوش دخترش در بیاورد. «خدا میداند وقتی که کارفرما از این ۱۶ نفر شکایت کرد، چه ها به ما گذشت. روزی که شلاقشان زدند، من رفته بودم شهر خودمان. شنیدم رضا و بچههای دیگه شلاق خوردن، خیلی گریه کردم. گفتم بیکار بشی، شلاقم بزنی؟ چه میدونستم! فکر کردم، قراره کارگر شلاق بخوره!... مادرم گفت، دیگه تو اون ده آبرو براتون نمیمونه. چه جوری میخوای سر بلند کنی؟ دیگه جایی بهش کار نمیدن. طلاق بگیر! گفت بچه هاتو بردار و بیا ولی نتونستم.»

رقیه نرفت؛ مثل ۱۶ زن دیگر که همسرانشان تنها برای یک اعتراض صنفی خانه نشین شده اند، مانده سر خانه و زندگیاش و همچنان امیدوار است شاید کسی کاری برای این روستا کند. میگوید این معدن و گرد و خاکش که نگذاشته گاو و گوسفند برایشان باقی بماند. «پارسال هزار تا گوسفند تلف شدن. میرفتن دوروبر معدن برای چرا، نمیدونیم چه بلایی سرشون میاومد که یا مردن یا اگه بره تو شکم داشتن، بره هاشون مرده به دنیا میاومد.» شاید به همین دلیل است که چند نفر برای یافتن کار از روستا زده اند بیرون اما کاک رضا، دلش گیر زن و بچه اش است. رقیه که حرف میزند، کاک رضا توتون سیگار قدیمی اش را لای کاغذ سفید می پیچد و درحالی که زیرچشمی به پسرش که مشغول غلت زدن کف اتاق است، نگاه میکند به کردی میگوید: «کورم دلم ها له لات، بو کوی بچم بی تو؛ اگه ر نه تبینم، نه مر...» (پسرم دلم پیش توست،

## روایت اول: آق دره کجاست؟

اواسط دی سال ۹۵، جاده برف گیر و خطرناک تکاب-تخت سلیمان، ۵۰ کیلومتری تکاب، پیچ یک جاده کوهستانی، شرکت معدنی پویازرکان و روستای آق دره را نشان میدهد. روی تابلوی سبزرنگ کنار جاده انگار به عمد، اسم این معدن را به نام روستای آق دره چسبانده اند... کارخانه «استحصالی طلای آق دره»، درست ابتدای جاده است؛ جادهای آسفالتی که تا در اصلی ورودی معدن امتداد دارد و مسیر عبورومرور را برای افرادی که از نقاطی غیراز روستا به معدن میآیند، سهل میکند. کمی دورتر کنار در اصلی معدن، تابلوی دبیرستان خیریه ساز پویازرکان آق دره خودنمایی میکند تا به شما یادآور شود، کارفرمای بزرگ! شرکت پویازرکان آق دره، دستی هم در کار خیر دارد.

تا رسیدن به خانه «کاک رضا» حرف میزند. میگوید: «اینجا بهار و تابستونش خیلی قشنگه، آگه گردوخاک معدن بذاره، روستای باصفایی داریم.»

#### روایت سوم: اینجا همه منتظر مهمانند

آق دره به ترکی یعنی «دره سفید» ولی این منطقه از قدیم، محل سکونت کردها بوده است و خیلی از اهالی روستا، آباوآجدادی در همینجا سکونت داشته اند. از سرمای هوا که حرف میزنیم، میگوید قبلترها زمستان های اینجا خیلی برفگیر بود. دستش را رو به زانویش میبرد و میگوید «تا اینجا برف مینشست. این معدن همه چی رو از این آبادی گرفت. آنقدر که هوای اینجا آلوده شده؛ دیگه حتی برفم مثل قدیم نمیداد.» به خانه کاک خلیل نزدیک میشویم، از پله های سیمانی بالا میرویم و وارد حیاط میشویم. قرار نیست اعلام ورود کنیم... اینجا انگار همه منتظر مهمانند.

خانه 60،50 متری کاک رضا گرم است. انگار به تازگی دیوارهایش را رنگ زده اند و تا نیمه، کاشی کاری اش کرده اند. دورتادور اتاق، پشتی های رنگارنگی به دیوار تکیه داده شده و بخاری نفتی، درست وسط خانه قرار گرفته است. وجه مشترک خانه های تمام اهالی روستا همین سادگی و تمیزبودن خانه ها و جمع شدن خانواده گرد بخاری های نفتی، درست در مرکز خانه است... رقیه میگوید: «امسال که نفت میدادن، به سختی سهمیه مونو گرفتیم. پول نداشتیم نفت بگیریم. یارانه هم مگه چقدره که بشه از پس همه این خرج بریای.» هنوز از گرد راه نرسیده ایم که دخترش با لیوان های چای پذیرایی را شروع میکند. کاک رضا تکیه میدهد به پشتی کنار دیوار و نگاهی به سقف خانه میاندازد و میگوید: «زمانی که اخراج شدیم، خونه ام نیمه کاره بود. گفتم سر سیاه زمستون بچه هامو

کجا پناه بدم. یه چادر زده بودیم کنار اسکلت همین خونه. مونده بودم حیرون که چه کنم. کلی زیر قرض وقوله رفتم تا یه پولی بعد از مدتها جور شد. تازه تونستم سقفشو آماده کنم که فقط از چادر بیایم بیرون. بقیه کارهاشو وقتی مجبور شدم بیمه بیکاری مو بگیرم، انجام دادم. میدونی، ما کردها نمیتونیم بد زندگی کنیم. تا جایی که بتونیم به زندگیمون میرسیم.»

#### روایت چهارم: وقتی که دخترم مجبور شد ترک تحصیل کند

به صورتش که نگاه کنی با این پادرد و راه رفتن سلانه سلانه اش میخورد که 47، 48 ساله باشد اما کاک رضا متولد 54 است. تا کلاس دوم ابتدایی درس خوانده و صاحب دو فرزند است. دخترش حالا در همان دبیرستان خیریه ساز کنار معدن درس میخواند و پسر 6 ساله اش قرار است سال دیگر به مدرسه برود. «بعد از اون ماجرای اخراج و شلاق دیگه به خاطر سوءسابقه هیچ جا بهم کار ندادن... مگه کار روزمزدی که اونم یه روز

دقیقا بعد از عبور از کنار در معدن، دیگر خبری از جاده آسفالته نیست؛ سنگلاخ است و خاکی. آق دره علیا، 6،5 کیلومتر دورتر از جاده اصلی قرار دارد اما قبل از آن باید از دو روستای دیگر عبور کرد. اولین کورسوی روشنایی مربوط به چراغ خانه های اهالی آق دره سفلی است. شب های زمستان پیچیدن صدای واقواق سگها و زوزه گرگها، بیابان سرد و برفی آق دره را اسرارآمیز میکند. به آق دره که میرسیم، فعال شدن رومینگ تلفنهای همراه نشان میدهد منطقه دورافتاده است.

#### روایت دوم: کدخوانی میوه هایی که نسیه میروند

خانه های روستا در میان تپه های پوشیده از برف احاطه شده اند؛ کاهگلی و گاهی نوساز و با آهن و بلوک... عبور از کوچه های تاریک و گلی روستا و سوز و سرمای ناشی از هوای کوهستانی منطقه اگرچه برای شهرنشینان به سختی قابل تحمل است اما برای اهالی منطقه که در این آب و خاک رشد کرده اند، عادی است. قرارخانه یکی از همان کارگرانی است که حکم های سنگین بازداشت و شلاق را تجربه کرده بودند.

«حالا دیگر فقط 6 نفر از آنها در روستا مانده اند و بقیه در جست وجوی کاری، سر از شمال و جنوب کشور درآورده اند. تا قبل از راه اندازی معدن، کار مردم دامداری و کشاورزی بود. معدن که راه افتاد دیگر نه دامی ماند نه زمینی. همه دلشان میخواست در معدن کار کنند. بعضی ها پدر و پسری داخل این معدن کار کرده اند. فقط چند نفر از اهالی دامدارن که اونها هم هر سال کلی تلفات دارن به خاطر آلودگی معدن...»

اینها را احمد، میوه فروش روستا میگوید. پسر جوان 23، 24 ساله ای که سه سال پیش ازدواج کرده و حالا یک فرزند پسر دارد. میگوید زمستان ها که کار ساختمانی روزمزدی هم تعطیل میشود میوه می فروشند تا خرج خانواده اش را تأمین کند. آبا و اجدادش همین جا ساکن بوده اند و خودش هم دل بسته همین آبادی است. از شدت سرما سرش را برده داخل یقه کاپشن بادی اش و مدام مراقب است که سگها نزدیک نشوند. همراه میشود تا مسیر رسیدن به خانه، کارگران اخراجی را پیدا کنیم. در طول مسیر، لیست خریدهای امسال را واریسی میکند. لیست دفتر نسیه های او روایتگر محرومیت کارگرانی است که از معدن رانده و از همه جا مانده شده اند! «این چند نفر که کنار اسمشون ضرب در خورده، همه اش از من میوه نسیه میبرند. 10 تومن- 15 تومن. اینها همون هایی هستن که پارسال اخراج شدن و شلاق خوردن. بقیه که هنوز در معدن کار میکنن، وضعشون بهتره؛ هر دفعه میان 80-70 تومن میوه میبرن اما اینها از اون موقع که اخراج شدن، خیلی سختی کشیدن... روزمزدی هم که کار میکنن فقط برای اینه که یخچال خونه شون خالی نباشه...»

تندتند راه میروند و با لهجه زیبای کردی اش تمام راه را

رد تازیانه....

یک کارگر دیگر که از قضا فامیل رقیه بوده، باز میشود و به این شکل، خانواده ها با هم آشنا میشوند. میخندد و میگوید: «به همین سادگی، ازدواج کردیم. زندگی مونم خوب بود با هر کمی و کاستی اما فشار بیکاری اذیتمون کرده.»

در حین صحبتیم که پنج نفر دیگر از کارگران مجازات شده آق دره به خانه کاک رضا میآیند. یکی از آنها که از بقیه جوانتر به نظر میرسد و لباس تمام کردی به تن کرده با خونگرمی مثال زدنی گویی که سال هاست ما را میشناسد، میآید و کنارمان مینشیند.

این جوان 26 ساله، یکی از 16 کارگری است که در روز تجمع در مقابل در اصلی معدن در اثر شدت فشارهای عصبی ناشی از بی توجهی کارفرما به خواسته اش، با خرده شیشه ای که روی زمین افتاده بود، اقدام به خودزنی میکند و بعدها مدیران معدن و مسئولان شهر تکاب از او به عنوان کارگری که مشکل اعصاب و روان دارد و یکی از عوامل اصلی اغتشاش در مقابل معدن بوده، نام بردند و جریمه و شلاق درباره او هم اجرا شد. شاید آرامترین فرد این جمع چند نفره، همین کارگر جوان باشد که کمتر از سایرین صحبت میکند. به شرح ماجرا بسنده کرده و مرتب میگوید: «حالا چی میشه آجی؟؟ ما رو میبرن سرکار؟؟ آخه یه بار هم از تلویزیون اومدن فیلم گرفتن، هیچ اتفاقی برامون نیفتاد. اصلا پختش نکردن... نفهمیدیم چی شد!»

دستار دور سرش را باز میکند و درحالی که خودش را کنار بخاری جمع میکند تا گرم شود، از روز اعتراض دسته جمعی شان میگوید و اقدام به خودزنی اش. میگوید، روزی که تجمع کردند، خانه اش نیمه کاره مانده بود و نیاز به کار داشت تا بتواند هرچه سریعتر سقفی برای همسر و تنها فرزندش آماده کند. «اول زمستون بود و من گفتم دیگه هیچ جایی رو پیدا نمی کنم که برم برای کار. یه لحظه فکر کردم همه چی رو باختم. گفتم یا بهم کار میدین یا خودمو میزنم. شیشه رو از روی زمین برداشتم و کشیدم رو بازو و شکمم. بعدا فهمیدم گفتن فلانی مشکل اعصاب داره و به ما انگ دیوونگی زدن. اعتبارمو، تو ده از بین بردن. شلاقمون زدن. آخرش هم بهمون کار ندادن.»

**روایت ششم: گوشواره ها و انگوهایی که خرج وکیل شد**

یک به یک از دردهایشان میگویند. از پول هایی که به زحمت جمع شد تا هزینه های گرفتن وکیل را تأمین کند. کارگران میگویند طلاهای زنان و دخترانشان را فروخته اند تا پول وکیل را جور کنند. علی 30 ساله است. همراه دختر دوساله اش به خانه کاک خلیل آمده و شاید بیشتر از سایر کارگران علاقه مند است از قوانین کار سر دربیورد: «دو میلیون و خرده ای خرج وکیل شد. به خدا طلاهای زنم و دخترم را فروختم. نه تنها من، هر 16 نفر پول دادیم. لنگ دو میلیون پول وکیل بودیم. همین ها را

هست و یه روز نه. تابستون امسال دیدم اصلا پول ندارم که دخترمو بفرستم مدرسه. هیچ کاری نتونستم پیدا کنم.» همین ها دلیلی شده بود برای آنکه دخترش تا اواسط آذر امسال ترک تحصیل کند اما ممتاز بودن الناز در مدرسه، کاک رضا را وادار کرد که هرچور شده دوباره او را به مدرسه بفرستد. «حیف اومد. دیدم بچه خیلی به درس علاقه داره و شاگرد نمونه ست. تا اینکه بالاخره قرض کردم از این و اون، تونستم بفرستمش مدرسه. همین یک ماه پیش رفت مدرسه. خیلی از بقیه بچه ها جا مونده بود ولی خداروشکر بالاخره تونستم بفرستمش.»

از اواخر دهه 70 در معدن طلا مشغول به کار شده یعنی درست زمانی که کار در معدن رونق داشت. مدتی در آبدارخانه به عنوان آبدارچی مشغول به کار بوده و بعد از آن در بخش اکتشاف معدن کار کرده است. تا همین اواخر که ماجرای اعتراض کارگران پیش آمد و از کار اخراج شد. «مدیر معدن، آخر پاییز اون سال بهمون گفت برین خونه هاتون؛ بهار اگه نیرو خواستیم بهتون خبر میدیم. میگفت الان کار نیست ولی ما میدیدیم که خیلی از کارگرایی که مال این منطقه نیستن، از جاهای دیگه برای کار به معدن میومدن... خب ما هم میخواستیم کار کنیم. گفتیم ما با زن و بچه هامون، خاک و آلودگی این معدنو میخوریم و تحمل میکنیم چرا ما نباید کار کنیم و بقیه میتونن بیان!! گفتیم باید قراردادهایی رو که ماه به ماه تمدید میکنی، یک ساله اش کنی که خیالمون بابت اینکه میگی دوباره بهار میایم سر کار راحت باشه در این صورت میریم و بهار برمیگردیم ولی این کارو نکرد... ما هم اعتراض کردیم.»

**روایت پنجم: فیلم هایی که گرفتند و هرگز پخش نشد**

کاک رضا از سواد کم خود و همکارانش میگوید. «اگر سواد داشتیم اینطور نمیشد! وکیل هم گرفتیم هیچ کاری برامون نکرد.» در حین صحبت، همسرش، رقیه بساط پذیرایی را گسترده میکند. سفره های کارگری اغلب ساده هستند اما هر آنچه در خانه باشد، یکی، یکی روی سفره میآید. نان و پنیر، ماست، نیمرو و روغن محلی... به همین سادگی، هر تعداد مهمان که داشته باشی، سیر میشوند. «خبر نداده بودین وگرنه شام بهتری آماده میکردیم، غذایی چیزی.» رقیه از روزهای بازداشت و شلاق خوردن رضا حرف میزند. میگوید، وقتی که خبردار شد، همسرش بازداشت شده و شلاق خورده، میخواست درخواست طلاق کند. «نه فقط من. بقیه زنانی کارگرها هم همینطور... ولی دوشش دارم به خاطر مهربونیش موندم.»

رقیه از یک شهر دیگر به تکاب آمده و عروس آق دره ای ها شده است. کاک رضا ماجرای آشنایی اش با رقیه را تعریف میکند. انگار چند سال پیش باز هم حوالی زمستان وقتی رضا بیکار شده و یک روز برای کار روزمزدی به زنجان رفته و کنار میدان ایستاده بود تا یکی سوارش کند و ببرد برای گچ کاری، سر صحبت با

رد تازیانه....

فروختیم و جور کردیم. هیچ کاری نکرد. اصلا هیچکس به ما نگفت که شلاق خوردن حقمون نیست.» حساسیتی که پس از اجرای حکم بازداشت و شلاق کارگران به وضوح در روستای آق دره قابل رؤیت است، باعث شده کماکان ترس از اجرای احکامی مشابه حکم شلاق بر سرشان سنگینی کند... «خیلی ها می ترسن، خیلی ها چشمشان از بلایی که سر ما اومد ترسیده. زور معدن زیاده. هر غریبه ای که بیاد داخل روستا برای پرسش از وضعیت ما، اول میبرن معدن رو نشونش میدن که بی خیال وضعیت ما بشه...» کارگران که اغلب بیسواد و کم سواد هستند، میگویند از بیسوادی شان سوءاستفاده شده است. حسین که همسایه کاک خلیل بوده، یکی از کارگران اخراجی معدن است. او میگوید: «ما که سواد نداریم، هر برکه ای بذارن جلویمان به حکم اینکه کارفرما گفته امضا میکنیم. شاید داخل آن نوشته باشه اعدام! ما باز هم امضا میکنیم چون سواد نداریم. شورای کاری هم نداریم که دلش برای ما بسوزه.»

#### روایت هفتم: برای کار باید از روستا مهاجرت کنیم

عباس حالا مدتی است که در روستا به کار روزمزدی مشغول است؛ کارهای ساختمانی و گه گاهی هم دامداری کردن برای دیگرانی که هنوز دامی برایشان باقی مانده است. «کسی کارگر روزمزد بخواهد میرویم برای کار. ولی این مال بهار و تابستونه. زمستون ها بیکاری بیداد میکنه. بعضی از بچهها رفتن دنبال کارهای ساختمونی.» محمد یکی دیگه از کارگران اخراجی درحالیکه مدام حرف های حسین را با سر تأیید میکند، میگوید در این مدت، انواع و اقسام کارها را انجام داده است؛ از کاشیکاری تا مسافرکنشی. «برای برف روبی سال گذشته به شهرداری مراجعه کردم اما شهرداری جوابم کرد. گفتند کارگر افغانستانی هم پول کمتری میگیرد و هم بیمه لازم ندارد. شمارا میخوایم چه کار!»

محمد که همراه برادرش جزء 9 نفر کارگر شلاق خورده اند، میگوید: «زنم قالیبافی میکند و اگر به موقع دستمزدش را بگیرد از این راه خرجمان را درمیآوریم ولی برادرم برای کار رفته بوشهر. اونجا کار ساختمونی میکنه.»

#### روایت هشتم: اگر قانون کار اجرا میشد...!

علی، کارگر 31 ساله اخراجی معدن آق دره درحالیکه دختر کوچکش را به بغل گرفته از حکم بازگشت به کار کارگران اخراجی میگوید اما این حکم با اعتراض کارفرما مواجه شده و به دلیل عدم پذیرش کارفرما برای بازگشت به کار مجدد همچنان در حالت تعلیق است. «ما دیدیم دیگه حالا حالاها کارمان درست نمیشه، اینه که رفتیم تحت پوشش بیمه بیکاری. دیگه چاره ای نداشتیم. چیزی نداشتیم برای ادامه زندگی. نه گوسفندی، نه زمینی... گفتیم تا بخوان رسیدگی کنن، کلی طول میکشه. از تحقیق و تفحص مجلس هم اومدن سراغمون، هممون

رو داخل مسجد محل جمع کردن و حرفامونو شنیدن اما هیچکس هیچ کاری نکرده هنوز.» احکام مربوط به شکایت کارفرما و بازگشت به کارشان را یک به یک برایمان میآورند. کتاب قانون کار را دستم میگیرم و شروع به خواندن موادی میکنم که به آن استناد شده است. کارگر جوانی که به گفته خودش به او برچسب دیوانگی زده اند، چشمش را به داخل کتاب میوزد و همراه من شروع به خواندن میکند. مثل همه افرادی که سواد کمی دارند، بلندبلند برای خودش میخواند: «شرایط خاتمه کار...» وقتی می شنود که در هیچ جای قانون کار به این مسئله که کارگر به خاطر اعتراض صنفی باید مجازات شود، اشاره ای نشده است، میگوید: «ما فکر میکردیم اگر شلاق بخوریم برمیگردیم سرکار. اصلا فکر میکردیم قانون همین است. نمیدانستیم که قرار نیست کارگر به خاطر اعتراضش به شرایط کار شلاق بخورد.» سرش را پایین میاندازد و میگوید: «کاش از این کتاب چندتا می آوردی خانوم. ما که نماینده نداریم. شاید به دردمان بخورد...»

#### روایت نهم: نجوای رنج زندگی با تاروپود قالی

دستم را میگیرد و شتابان به داخل تنها اتاق خانه میبرد. «بیا اینجا! بیا لباس بپوش! دوست داری لباس کردی بپوشی؟؟ داخل این کتوها یک عالمه از اینها دارم.» لباسهای پر از چین و رنگارنگ کردی را یک به یک از کتوهای کمند دیواری اش بیرون میکشد و براندازشان میکند... «این شالیه که میندیم دور کمرمون... هاا این هم لباس عروسیمه.»

حالا 6 سالی از عروسی زینب و یوسف میگذرد. تا همین دو سال پیش، یوسف در معدن طلا مشغول به کار بود و بعد از آن اعتراض جمعی، مهر اخراج بر پیشانی او هم خورد. «دیگه از اونموقع کاری پیدا نکرد. هر جا که می فهمیدن سوءسابقه داره، بهش کار نمیدادن. اون اول که اخراج شد میخواستم طلاق بگیرم اما دوش داشتم، نتونستم... الانم کار روزمزدی میکنه توی روستا. منم قالیبافی میکنم. دیگه هر جوری هست تحمل میکنیم...» دست هایش که لابه لای لباسها میچرخد، نگاهم دوخته میشود به انگشت هایش... در بند بند انگشت های هر دو دستش، رد نخهای قالی مانده است. «بیا این رنگ به تو میداد!»

میایستم جلوی آینه و اندازه لباس را برانداز میکنم؛ چه تصویر شکیلی! چه ابهتی... لباسهای کردی روحت را جلا میدهند، بس که خوشرنگ و لعاب هستند... می نشیند کنارم و آلبوم عکسهایش را که از لابه لای لباسها بیرون کشیده است، نشانم میدهد. ورق زدن آلبوم عکسهای خانوادگی هنوز اینجا بهترین تفریح است. برای خیلی از ما، این تفریح دیگه کهنه شده، بس که فراموش کرده ایم همه چیز را! اما برای زینب توریق این آلبوم عکس همراه یک غریبه یعنی بیا با من و آدمهای زندگی ام آشنا شو...

رد تازیانه....

ما! آمدم ببرمتان!» از میان کوچه گلی روستا و خانه هایی که به صورت پراکنده میان این دره سفید پخش شده اند، به سمت کارگاه روانه می‌شویم. «خونه مادرشوهرم نزدیکه. پایین خونه ماست.» با پوتین های زمستانی توی گلها و برف هایی که سراسر کوچه را پوشانده، پشت سر زینب که فقط یک دمپایی معمولی به پا دارد میروم و به خانه مادرشوهرش میرسم.

اما این خانه از آن خانه های کاهگلی قدیمی است که با هر صدای انفجاری که از معدن طلا میاید، ترکی بر ترکهای دیوار هایش اضافه میشود؛ خانه ای که دیوارهای ترک خورده اش تا نیمه به رنگ آبی است. تاریک است اما گرم. با این بخاری های نفتی که وسط هر خانه ای قرار دارد، انگار همه راه ها برای تحمل سرما بسته شده... وارد خانه که می‌شوم پیرزن دیگری کنار بخاری نشسته است. «اینهم فامیلمونه. گاهی به ما توی قالیبافی کمک میکنه»... کارگاه نورگیر است اما نمناک و مرطوب. حالا دلیل نفسهای عمیقی که زینب میکشد برایم روشن میشود. تاروپود این نخها پر از پرزهایی است که با هر آواز رج زنی که زنان هنگام قالیبافی میخوانند به ریه هایشان فرو میرود... فرشته، همکار زینب میگوید: «زنهای ده اغلب به کار قالیبافی مشغول هستند. ساعتها طولانی کار، جانشان را خسته و پژمرده کرده.» ... با هر کدامشان که گفت و گو می کنیم درد دلهایی دارند که بازگو کردندش به اندازه یک کتاب است. دستهای پینه بسته یک دختر 23 ساله که همسر یکی از همین کارگران مجازات شده است، نمادی از دهها دست دیگری بوده که حالا یک تنه خرج زندگی را به دوش می کشند. میگوید، هر روز پنج صبح در این کارگاه با چند زن دیگر از اهالی روستا جمع میشوند پای دار قالی تا هفت بعدازظهر. «کار مال خودمانه. سختیاش کمتره اما چشم درد و گردن درد امانم را بریده و شبا که از کارگاه برمی گردم با همه خستگی، کار خونه را انجام میدم.» میگوید: «بعضی از زنها برای کسای دیگه کار میکنن، وضع اونا خیلی بدتره. باید بیشتر کار کنن.»

ما را به یکی از همین زنان که شرایط بدتری دارند، معرفی میکند؛ زنی که با وجود جراحی عصب هر دو دستش، روزانه 16 ساعت کار میکند. میگویند بلد نیست فارسی حرف بزند. به کردی سوالاتمان را از او میپرسیم. میگوید: «باید کارها رو زود می رسوندیم. عصب دستم به خاطر کار زیاد از کار افتاد. هر دوتا دستمو عمل کردم. دردش خیلی زیاده ولی کار نیست مجبورم کار کنم که خرج خونه و بچه ام دربیاد.» همسرش که همراهش در کارگاه کار میکند، میگوید، دفترچه بیمه روستایی فقط در بیمارستانها و مراکز درمانی دولتی پذیرفته میشود و به همین دلیل نمیتواند برای بهره گیری از خدمات بهتر درمانی به مراکز و مطب های خصوصی مراجعه کند. «به ما گفتن ببر پیش به دکتری در ارومیه ولی اون دکتر در بیمارستان

زینب 23 ساله است تا کلاس سوم درس خوانده و یک پسر چهار ساله دارد؛ مثل خیلی از زنان آق دره، کار و زندگی اش در گروی شغل قالیبافی است. میگوید پایش را از تکاب بیرون نگذاشته اما خیلی دوست دارد یک روز به تهران بیاید. دنیای زینب و بسیاری از زنان آق دره در همین چار دیواری ها و کوچه های خاکی روستا خلاصه شده است. «خواهر و برادرهام همه زود ازدواج کردن. خب، درس که نخوندیم. دیگه باید چیکار میکردیم. بابامون زود شوهرمون داد.»

دستم را میگیرد و من دوباره توجهم به بندهای پینه بسته انگشت هایش جلب میشود. ورق میزند «ببین این بابامه، اینم خواهرمه...» هر از گاهی برمیگردد و خیره میشود به چشم هایم. لیخندی لیریز از سادگی میزند و انگار که گاهی دچار تنگی نفس میشود، یکدفعه نفسش را به داخل فرو میبرد؛ درست مثل همه زنهای قالیباف که تجربه چنین مشکلاتی را دارند. یک چشمش به آلبوم است و چشم دیگرش به پسرش ماکان که نکند وسط شیطنت ها و غلت زدن هایش کف اتاق، ناگهان به بخاری نفتی برخورد کند. به کردی با ماکان حرف میزند و هر بار این تشرها تکرار میشود. «بعضی وقتا اونقدر عصبی میشم میزنمش اما بازم شیطونی میکنه.» «هر روز صبح با خودم میبرمش خونه مادرشوهرم. پای دار قالی... جاریم میاد. با مادرشوهرم سه نفری قالیبافی میکنیم. از پنج صبح تا هفت شب.»

میگوید صاحب کارشان آشناست اما انگار سختی کار برای آنها که کارفرمای غریبه دارند، بیشتر است. «ساعت کاری بعضی از زنان قالیباف ساکن آق دره بالاتر از اینهاست. بعضی ها از ۷ صبح تا ۱۱ شب پای دار میشینن و کار میکنن. باید به موقع کار رو رسوند.» چشم های گودرفته و نفس کشیدن های عمیقش، وجود مشکل تنفسی در او را نشان میدهد؛ مشکلی که خودش گلایه ای از آن ندارد و انگار برایش عادی شده است. «گاهی از زور خستگی خوابم نمیره. گردن درد، کمر درد، انگشتام... گاهی حتی خوب هم نفس نمی کشم...» میرسد به انگشت هایش. «اینجا جای نخ قالیه؟»

دست میکشد روی پوست دستش «آره، خشک میشه و پوسته پوسته. انگشتام خوب خم و راست هم نمیشه. اینا عوارض کاره... نه بیمه ای، نه درمانی. آگه برم دکتر هم خب، میگه دیگه کار نکن! نمیشه که... پس چی بخوریم؟!»

بلند میشود شالش را میپچد دور کمرش و میگوید: «بلند شو! بیا بریم کارگاهو نشونت بدم. امروز کلی کار داریم ولی تو مهمونی... به مادرشوهرم گفتم که مهمون داریم.» ذوق زده ام که کارگاه قالیبافی زنان آق دره علیا را از نزدیک ببینم. از پله های خانه پایین نیامده ایم که مادرشوهرش دم در خانه با بچه ای به بغل، انتظارمان را میکشد. به کردی به ما خوشامد میگوید و جوری که انگار خیلی از دیدنمان ذوق زده شده، میگوید «بریم خانه

اش را همراه خودش آورده تا بیماری پوستی بدنش را نشانمان دهد. «الان چند وقته که اینجوریه. چندین بار بردیمش تکاب، پیش دکتر. تا می فهمه از کجا اومدیم، دیگه چیزی بهمون نمیگه. یه مشت قرص و پماد میده، میگه برین خودش خوب میشه. یه مدت خوبه، دوباره برمیگرده.» روی پاهای پسرک، عارضه پوستی با نقطه های ریز به رنگ صورتی کمرنگ قابل مشاهده است؛ چیزی شبیه به یک حساسیت پوستی. از خودش که میپرسیم به کردی به پدرش میگوید «بدنم میخاره.» پدرش میگوید، اغلب مواقع بچه های ده برای بازی در کوچه های روستا روی خاکها باهم بازی میکنند. تمام گردوخاک حاصل از انفجارها به گفته او روی خانه های اهالی ده مینشیند و در نتیجه اغلب مردمی که این گردوخاک را استنشاق میکنند، میتوانند در معرض انواع آلودگی های پوستی قرار بگیرند. میگوید، اغلب انفجارهای معدن، درست بغل گوششان و در پیت های چسبیده به روستا رخ میده. «چند وقت پیش، بچه ها گفتن برای اینکه رد گم کنن و صدای انفجار رو کم کنن، روی خاک، کیسه های پر از آب گذاشتن تا صدا پخش نشه و بهشون گیر نندن. اینجوری منابع طبیعی رو هم گول میزنن...»

بیماریهای عصبی و مشکلات ناشناخته ناشی از مواد آلاینده که به دلیل نزدیک بودن مراکز بهره برداری معادن طلا به مناطق مسکونی روستایی بوده، یکی از مواردی است که در این منطقه شایع شده. به گفته اهالی، علاوه بر روستاهای آق دره، روستای شیرمرد، نزدیکی معدن طلای زره شوران، اولین معدن استحصال طلای کشور که نزدیکی معدن طلای آق دره قرار دارد نیز از آلودگی های زیست محیطی ای که منجر به فجایع انسانی شده، در امان نیست.

یکی دیگر از افرادی که مبتلا به نوع عجیبی از بیماری پوستی شده، یکی از همین کارگران اخراجی معدن آق دره است. روی زانویش، یک عارضه پوستی به جا مانده که مربوط به سالهای گذشته است و هر بار که خوب میشود، پس از مدتی دوباره باز میگردد. «چندبار رفتم دکتر، میپرسن کارت چیه! وقتی میگم معدن طلا کار میکردم، هیچ اطلاعات دیگه ای بهم نمیدن فقط دارو هامو میدن و میگن برو. چون میدونن ما از کجا میایم. فقط گاهی میشنومیم که میگن، پخش شدن سیانور و جیوه، عامل اینجور بیماری هاست.»

در همین بین، یکی دیگر از کارگران روی سینه اش، یک دایره میکشد و میگوید: «پارسال به همین اندازه روی سینه ام قرمز و پوستم دچار حساسیت شد. رفتم دکتر، دارو داد و کم کم بهتر شدم اما بعضیها رو دیدم که مدتها با این مشکل درگیرن و هر بار حساسیتشون برمیگرده.»

خصوصی ویزیت میکرد، اونجا هم که دفترچه قبول نمیکنن. دیگه همینجا (تکاب) عملش کردیم که هنوزم به طور کامل خوب نشده.» میگوید، دکتر به همسرش توصیه کرده حتی یک پارچ آب را با دستش بلند نکند، چه برسد به قالبی اما او با چنان تندی تاروپود قالی را به هم میبافد که انگار نه انگار این دستها زیر تیغ جراحی رفته... رنجی که دهها و شاید صدها کارگر زن دیگر بدون بیمه و در شرایط سخت کاری در روستاها با آن رویه رو هستند. فرش های ابریشمین دستی میبافند و خودشان روی فرشهای ماشینی مینشینند...

### روایت دهم: شیوع بیماریهای پوستی و سرطان های خاص در آق دره

از بین سه روستای آق دره سفلی، وسطی و علیا، فقط روستای آق دره وسطی، دارای خانه بهداشت است و سایر روستاهای اطراف در محرومیت مطلق بهداشتی و درمانی به سر میبرند. امکانات خانه های بهداشت در روستاها در مجموع بسیار ابتدایی است و نمیتواند جوابگوی بیماریها یا نیازهای مراجعان باشد. این درحالی است که با احداث معدن به آنها قول داده شده بود که جاده های منطقه را آسفالت کنند اما تاکنون این وعده ها به فراموشی سپرده شده است.

اما مشکلات آق دره فقط به بیکاری کارگران و مسیر صعب العبور و غیرآسفالت محدود نمیشود. در گفتگو با اهالی روستا از فجایع دیگری باخبر میشوید که سال هاست روی آن سرپوش گذاشته شده. احداث و راه اندازی معادن طلا در این منطقه از آذربایجان غربی نه تنها نتوانست زمینه های اشتغال زایی تعداد کثیری از اهالی بومی منطقه را فراهم کند بلکه وضعیتی را ایجاد کرد که نشان میدهد، فجایع محیط زیستی و حتی انسانی تازه ای در انتظار این منطقه دور افتاده است.

مشاهدات میدانی از کودکان مبتلا به بیماری های پوستی مزمن، نشان داد در این منطقه یک فاجعه انسانی ناشی از مواد پخش شده از معدن طلا در حال رخ دادن است. مردم و اهالی ده میگویند، علاوه بر بیماری های پوستی در سالهای گذشته، تعداد افرادی که به دلیل سرطان های ریه و حنجره در روستا از بین رفته اند در سنین مختلف رشد داشته است. آنها گمان میکنند، تشعشعات ناشی از استنشاق گازهای معدن طلا عامل شیوع بیماریهای پوستی و همچنین انواع سرطان ها در منطقه شده است.

«چرا تا چند سال پیش، این قدر سرطان و بیماری پوستی زیاد نبود. آب و هوای خوبی داشتیم؛ این چندسال که انفجارا زیاد شد، هم خاکمون آلوده شد و هم زمینامون.»

اینها را یکی از اهالی آق دره علیا میگوید که کارگر معدن هم نیست. همسرش قالبیافی میکند و خودش برای دامداری به روستاهای اطراف میرود. پسر 10،9 ساله



قربانی میگیرد. در صحبتی که با اهالی آق دره داشتیم، متوجه شدیم آنچه در اطراف معدن طلای آق دره اتفاق میافتد، فقط محدود به برخورد غیرمعمول با کارگران فصلی ای که نسبت به قراردادهای یکطرفه معترض هستند، نمیشود بلکه فجایع زیست محیطی ای که در این منطقه زرخیز به دلیل رعایت نکردن استانداردهای استحصال مواد صورت میگیرد، باعث شده جان انسانهای زیادی به خطر بیفتد. با روستاییان که هم صحبت میشوید، پرده از فجایع زیست محیطی ای برداشته میشود که دامن بسیاری از مردم ساکن این مناطق را هم گرفته است. خانه های این روستاییان در مجاورت بخشهای اصلی معدن است که با هر انفجار، مقادیر زیادی خاک و مواد آلاینده را وارد هوای سالم روستا میکند. وجود دو معدن طلای آق دره و زره شوران در تکاب و شیوه استحصال طلا در فاصله بسیار نزدیکی به مناطق روستایی باعث شده تا بیماریهای پوستی و ریوی ناشی از استنشاق مواد آلاینده، همچون سیانور و جیوه در بین ساکنان این مناطق شیوع بیشتری داشته باشد. سال 1383 بود که خبرهایی مبنی بر نشت مقادیر قابل توجهی از مواد سمی، به ویژه سیانور از کارخانه طلای آق دره که در مجاورت معدن آق دره تکاب واقع شده، منتشر شد که نشان میداد این ماده سمی به منابع آبهای جاری و رودخانه ساروق تکاب وارد شده و موجب تلف شدن هزاران قطعه از جانداران موجود در این رودخانه شده است. میزان این آلودگی به حدی بود که موجبات نگرانی ساکنان منطقه را فراهم کرد. گزارشهای رسمی نشان میدهند، در اثر نشتی سیانور در آب رودخانه ساروق تکاب، فعالیت کارخانه استحصال طلای آق دره تکاب به مدت چهار ماه در همان زمان متوقف شد. نشت شدید سیانور از سد باطله کارخانه های استحصال طلای دو معدن زره شوران و آق دره صورت میگیرد و نفوذ آن در رودخانه ها و چشمه های آب زیرزمینی باعث شده حتی آب آشامیدنی مناسب در دسترس اهالی منطقه قرار نگیرد. به همین دلیل، بسیاری از اهالی آق دره با مشکلات دندانی و بیماریهای لثة درگیر هستند. همه این گزارش ها نشان میدهند، علاوه بر سهم ناچیز نیروی کار بومی در معدن طلای آق دره، نه آب سالمی برای آشامیدن مانده و نه زمینی برای زیست انسان...!

منبع: روزنامه «وقایع اتفاقیه»، ۱۸ بهمن ۱۳۹۵

تقریباً همگی بر این باورند که علت اصلی این مشکلات پوستی و سرطان های خاص، پخش شدن سیانور ناشی از سیانوراسیون برای جداسازی طلاهاست. اهالی آق دره میگویند در اثر انفجارهای گاه و بیگاه معدن، این خاک آلوده در همه جای روستا و به ویژه پیت های هفت تا 9، که نزدیک روستاست، پخش میشود و باعث از بین رفتن دام ها و ایجاد بیماری برای انسانها میشود.

یکی از اهالی روستا میگوید، آلودگی هایی که معدن در سالهای گذشته ایجاد کرد، منحصر به بیماری های پوستی و شیوع برخی سرطان های خاص نمیشود بلکه در آب آشامیدنی منطقه هم مشکلاتی ایجاد کرده است. دندان هایش را نشانمان میدهد و میگوید: «معلوم نیست توی این آب، چی هست. هرکدوم از اهالی رو ببینین، دندوناش مشکل داره.» نکته ای که او به آن اشاره میکند، در مصاحبه با چند نفر از اهالی روستا به وضوح قابل مشاهده بود. دندانها و لثة های بیمار ناشی از مصرف آب آلوده به مواد ناشناخته ای مثل جیوه در منطقه آق دره است.

این درحالی است که به گفته اهالی، از شبکه بهداشت تکاب، بارها برای آزمایش آب منطقه مراجعه کرده اند اما اهالی روستا میگویند هیچ نتیجه ای از آزمایشات انجام شده درباره وضعیت آب روستا به آنها ارائه نشده است. اهالی روستا از مشکلات ناشی از بالا آمدن گاز معدن و مرگ و میر بالای دامها در اثر انفجارها میگویند. «هم زمین ها آسیب دید و هم دام هایمان از بین رفتن. گوسفند داشتیم؛ می رفتن برای چرا سمت معدن اما به اون محدوده که نزدیک میشدن، یه چرخی دور خودشون میزدن و بعد می افتادن و میمردن. بعضی گوسفندا هم که اونور چرا می کردن، بره های مرده به دنیا میاوردن.»

اهالی آق دره علیا میگویند، در یک سال گذشته حدود هزار رأس گوسفند در اثر همین آلودگی ها از بین رفته اند. آلودگی هایی زیست محیطی که نشان میدهد نه تنها کارگران شلاق خورده آق دره که طبیعت بکر و زیبایی آن در معرض فراموشی است...

### همه آنچه در «آق دره» می گذرد!

آنچه در آق دره و روستاهایی شبیه به آن میگذرد، فراتر از فاجعه است. شیوه فعالیت معادن روباز طلا (آق دره و زره شوران) در این منطقه، فجایع محیط زیستی ای به بار آورده که به صورت خاموش از بین انسانها هم

**پیش شرط استقرار دمکراسی واقعی در ایران احقاق حقوق ملل و اقوام تشکیل دهنده کشور می باشد**

## خاله صفا» دوست بچه‌های دروازه غار



و تاریکش، آسیب‌خیزترین بخش در منطقه‌ی ۱۲ تهران شناخته شده است که شبانه روز جولانگاه سایه‌های هراس‌آور اعتیاد و پخش مواد مخدر می‌باشد. اکثر کودکان این منطقه، روزها در سطح کل تهران برای فروش گل و فال و ... پخش می‌شوند و شبها کنار پدران معتاد و مواد فروش باز می‌گردند.

از سال ۱۳۸۶ این مرکز با گرفتن مجوز کار از اداره‌ی بهداشتی، به موسسه‌ای فراگیر و رسمی با عنوان «مرکز توانمندسازی آوای ماندگار دروازه غار» با ده‌ها استادکار و نیروهای داوطلب با مدیریت «خاله‌صفا» به کارش توسعه داد و در عرض مدت کوتاهی به عنوان یکی از مهمترین مراکز کارآفرینی ایران شناخته شد و خیلی زود شهرت جهانی کسب کرد. علاوه بر توانمندسازی اقتصادی (که از اولویتهای مرکز ماندگار است)، سوادآموزی و آموزش مهارت‌های زندگی و فرزندپروری نیز پا به پای خیاطی، از اهداف و برنامه‌های این مرکز محسوب می‌شوند. این مرکز صدها نفر از زنان این منطقه را که در بهترین حالت یا برای سوپر مارکت‌ها سبزی پاک می‌کنند و یا با دستمزد روزانه ۶ هزار تومان در خانه قند خرد می‌کردند، در مدت زمانی کمتر از ۳ ماه، علاوه بر سوادآموزی، به استادکارهای چرخکار یا برشکار ارتقاء داده و این خانواده‌ها را با فعالیتهای تولیدی از نظر اقتصادی توانمند کرد.

مرکز کارآفرینی ماندگار در سال ۲۰۱۴ از طرف مدیرعامل برنامه‌ی اسکان سازمان ملل متحد، به دریافت دیپلم افتخار در زمینه‌های: توانمندسازی، آموزشی، اجتماعی و اقتصادی زنان آسیب دیده، بین ۱۴۰ کشور جهان نائل گردید. در حال حاضر ۱۷۰ کودک و زن بی سرپرست یا بدسرپرست ساکن منطقه‌ی دروازه غار، تحت پوشش این مرکز قرار دارند و به جرات می‌توان

«ایشیق: یک سال از فقدان «صفا پوینده» یکی از بنیانگذاران «مرکز توانمندسازی آوای ماندگار دروازه غار» گذشت.

«صفا پوینده» در ابتدا فعالیت خود را با آموزش کودکان کار شروع کرد. پس از مدتی دریافت حذف کودکان از چرخه کار و تولید خانواده با توجه به وضعیت خانوارها در دروازه غار دور از تصور است. به همین سبب از سال ۱۳۸۶ «مرکز توانمندسازی آوای ماندگار دروازه غار» را به منظور توانمندسازی زنان و دختران محله‌ی دروازه غار تهران تأسیس کرد تا با آموزش دادن به مادران و ایجاد کار برای آنها و کسب درآمد مکفی بتوان آرام آرام کودکان را از چرخه کار در خانواده حذف و یک زندگی آبرومندانه برایشان ایجاد کرد.

صفا پوینده، پس از تحمل یک دوره طولانی مشقت‌بار بیماری سرطان در ۱۱ بهمن ماه ۱۳۹۴ در سن ۵۷ سالگی درگذشت.

استاد «حبیب فرشباف» از معلمان قدیمی و شخصیت شناخته شده‌ی حوزه فرهنگ آذربایجان که از همکاران داوطلب «مرکز توانمندسازی آوای ماندگار دروازه غار» می‌باشد، به مناسبت سالگرد درگذشت خانم صفا پوینده یادداشت زیر را تهیه کرده که تقدیم خوانندگان محترم می‌شود:

حبیب فرشباف

... همه‌ی نهادهای مدنی و همه‌ی افرادی که در تهران با کودکان کار سر و کار دارند، اولین شعارشان این است که: «کودکان نباید کار کنند». در این میان تنها خانم صفا پوینده (خاله صفا) بود که از اولین روز با این شعار موافق نبود! او از همکارانش در مرکز «خانه‌ی کودک شوش» می‌پرسید: «اگر این بچه‌ها کار نکنند پس چرخ زندگی این خانواده‌ها چطور بچرخد؟! ما اول باید جایگزینی برای کار بچه‌ها تعیین و هزینه‌ی زندگی این خانواده‌ها را فراهم کنیم تا بچه‌ها بتوانند از زیر بار تأمین هزینه‌های زندگی خانواده‌هایشان آزاد شوند. اکثر این خانواده‌ها یا بی سرپرست، یا بد سرپرست هستند و در هر حال برای گذران زندگی به درآمد بچه‌ها نیاز دارند.» «خاله‌صفا» در حقیقت مشکلات معیشتی خانواده‌ها را، مشکل اصلی آنها می‌دانست و به همین علت حرفه‌آموزی به مادران این بچه‌ها را در راس برنامه‌های خود قرار داده بود.

وی نخستین بار به همت و یاری یاور همیشگی‌اش خانم «فریده جلالی» با اجاره‌ی اتاقی در محله‌ی دروازه غار «مرکز کارآفرینی ماندگار» را با چند دستگاه چرخ خیاطی، با چند نفر استادکار استخدامی دایر کرد. با همین اقدام، خاله صفا آغازگر حرکتی بی‌وقفه و خستگی ناپذیر، برای مبارزه با فقر و اعتیاد و بهره‌کشی از کودکان دروازه غار و باسواد کردن آنها و تحقق حقوق فراموش شده‌ی‌شان شد. دروازه غار با آن کوچه‌های تنگ

## خاله صفا...

گفت، این مرکز از تاثیرگذارترین مراکز کارآفرینی در یکی از پراسیب‌ترین مناطق تهران (دروازه غار) است. «خاله‌صفا» می‌گفت: «در آغاز کار، بعضی از دوستان و آشنایان با نابوری به فعالیت‌ها برخورد می‌کردند، ولی به تدریج دیدگاهشان تغییر کرد.» البته، گاهی اوقات، هنگامی‌که «خاله‌صفا» از مشکلات و کارشکنی‌ها خسته می‌شد خود نیز به دوستانش حق می‌داد.

«خاله‌صفا» انسان فرزانه‌ای بود و به زیر و بم جامعه‌اش آگاهی داشت. او می‌دانست که نه تنها با کمک‌های خیریه‌ای، بلکه حتی با کمک‌های نهادهای مدنی نیز نمی‌توان مشکل اساسی فقر را از بین برد. طبق آمار یونیسف (صندوق ملل متحد برای کودکان) همه روزه حدود ۴۰ هزار کودک در جهان، به دلیل فقر از بین می‌روند و این در حالی است که دولت‌های جهان در هر دقیقه مبلغ دو میلیون دلار صرف هزینه‌های تسلیحات و دیگر برنامه‌های نظامی می‌کنند. تنها با کاهش حتی ده درصد هزینه‌های نظامی می‌توان به این بی‌عدالتی آشکار و مرگ و میر کودکان چیره شد. مناسفانه این امر غیرممکن شده؛ چرا که در فرهنگ نظام سرمایه‌داری جنگ نوعی صنعت تعریف می‌شود و چرخ‌های این نظام با انرژی باروت به حرکت در می‌آید.

«خاله‌صفا» خوب می‌دانست که ریشه‌کن کردن فقر و بی‌سوادی به برنامه‌ای فراگیر ملی و حتی فراملی نیاز دارد و بدون آن به هیچ پیشرفت گسترده‌ای نمی‌توان دست‌یافت؛ با تمامی اینها او معتقد بود که: کار کردن و فرسودن، حداقل بهتر از نشستن و پوسیدن است. «خاله» همیشه با تلخندی تکرار می‌کرد: «ما ناچاریم تلاش کنیم و امیدوار باشیم.» او، بار چنین مسئولیت سنگینی را به بهای عمر گرانمایه‌اش، تا فرسودن و از پا افتادن، قهرمانانه بر دوش کشید.

«ژان پل سارتر» گفته است: «آگاهی کنشی است که انسان را به انتخاب و به مسئولیت سوق می‌دهد.» سارتر با دیدگاه‌هایی مخالف بود که از جبر دفاع می‌کردند. او تمامی جبرگراها را می‌کوبید و از اختیار انسان‌ها دفاع می‌کرد و این اختیار را در قالب انتخاب آگاهانه و مسئولانه‌ی انسان تسری می‌داد.

«هربرت مارکوزه» نیز مانند سارتر اعتقاد داشت، امکان دنیایی بهتر وجود دارد و باید برای دستیابی به این دنیا به اندیشه و عمل پرداخت. مارکوزه دنیای ایده‌آل خود را این گونه معرفی می‌کرد: «جامعه‌ای بدون جنگ، بدون سرکوب، بدون استثمار، بدون فقر و بدون اصراف»

«خاله‌صفا» در شرایطی بار این مسئولیت را پذیرفت که ایدئولوژی مسلط موفق شده بخش عمده‌ای از مردم جهان را با بینشی پیوند دهد که مدام فرمان می‌دهد: «هشدار، که هیچ تعهدی را نپذیری!» و تبلیغ فردگرایی و مصرف‌گرایی سرلوحه‌ی تمامی برنامه‌های شبکه‌های اجتماعی و وسایل ارتباط جمعی است. در مراسم بزرگداشت «خاله‌صفا»، آقای «حسینی» گفت: «هسته‌ی حرکت عاشقانه‌ای که توسط خانم پوینده آغاز شد، در ادامه‌ی خود به درخت تناور و سایه‌گستری تبدیل شد که نه تنها هزاران کودک رنج و کار در سایه‌سار این درخت بالیدن آغاز کردند، بلکه بی‌شمار جوانان دغدغه‌مند و پویای کشورمان در بیش از ۳۰ تشکل غیردولتی که به تاسی از آن حرکت شکل گرفته‌اند، تلاش‌های انسان دوستانه‌ی خود را با عشق و ایمان آغاز نموده و هم اکنون هریک از آنها به سرمایه‌های گران‌سنگ انسانی و اجتماعی کشورمان تبدیل شده‌اند.»

«دکتر عشایری» نیز گفت: صفا پوینده - «خاله صفا»- تمامی ناملایمات زندگی‌اش را به کار و تلاش و وظیفه‌ی اجتماعی تبدیل کرد. زندگی او باید در کتاب‌های درسی آموزش و پرورش مکتوب شود تا برای نسل‌های آینده الگو باشد.»

سروده‌ی «سایه» آیینی تمام نمای زندگی «خاله‌صفا»ست:

«... من دیده‌ام بسیار انسان‌هایی که خود میزان شان آدمی بودند

وز کبریای روح بر میزان شان آدمی بسیار افزودند

آری چنین بودند

آن زنده اندیشان که دست مرگ را بر گردن خود شاخ گل کردند

و مرگ را از پرتگاه نیستی تا هستی جاوید پل کردند

یادش گرمی و نامش زنده و جاوید باد

**سندیکا و اتحادیه های مستقل، اعتصاب، تحسن و  
گردهمایی از حقوق مسلم و شناخته شده جهانی  
کارگران است.**

## «آذربایجان» آئینه ی موفقیت های ماست



دانستند. ولی من هیچ گاه نتوانسته ام از این روزنامه دست بکشم، بلکه با در نظر گرفتن این خرده گیری ها مقالاتم را بدون امضا یا به امضای دیگران چاپ کرده ام.

به نظر من روزنامه ی «آذربایجان» همان قدر که سلاح مبارزه یی بی امان است، آئینه ی کارهای فرقه و مردم هم شده است و من از نظراتی که در مورد نقصان ها و اشتباهات در آن منعکس می شود مانند دیدن لکه هایی در آئینه متأثر شده ام.

اینک «آذربایجان» وارد دومین سال فعالیتش میشود. من مقالات آن را بدون توجه به وظایف سخت و سنگینی که از اولین روزهای نهضت برعهده داشته ام، نوشته و این روزنامه را اداره کرده ام. شش ماه تمام شبانه روز مراقب بوده ام که مقاله های آن به موقع نوشته شود و به موقع به دست مردم برسد. من زمانی که به یاد می آورم چه زحماتی برای انتشار، نوشته شدن مقالات و چاپ این روزنامه کشیده ام و چه بی خوابی هایی که تحمل کرده ام، وجدانم آسوده میشود. چرا که این روزنامه در پیشرفت و تکامل نهضت ما نقش بزرگی برعهده داشته است.

نویسندگان، خبرنگاران، مترجمان، حروفچینان، کارگران چاپخانه، توزیع کنندگان، فروشندگان و بالاخره همه ی ما افتخار می کنیم که موفق شده ایم وظیفه ی بزرگ و رسالتی را که فرقه بر عهده ی ما گذاشته بود با شرافت و افتخار به انجام برسانیم.

**زنده باد روزنامه ی «آذربایجان»، سلاح مبارزه ی خلقت و مشعل پیشاهنگ فرقه ی ما!**

روزنامه ی آذربایجان. دوره ی دوم. شماره ی ۱ (۲۹۰) پنجشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۲۵

روزنامه ی «آذربایجان» همان قدر که سلاح مبارزه یی بی امان است، آئینه ی کارهای فرقه و مردم هم شده است.

بیش از سی سال است که من وارد عالم روزنامه نگاری شده ام. بسیار کم پیش آمده بود که نتوانم آنچه را می خواهم، بنویسم و نوشته هایم در جامعه تأثیر نگذارد. همواره هم در حالی که قلمم درباره ی مسائل روز می نوشت، هدفی را که در مورد تأمین سعادت مردم داشته ام، فراموش نکرده ام. در هر وضعیت و در هر شرایطی تلاش کرده ام، حقیقت حوادث را تصویر و به زبانی که مردم بفهمند قلم فرسایی کنم. به اعتراف دوست و دشمن نوشته هایم پر از صمیمیت بود و چون از دل برمی آمد لاجرم بر دل می نشست.

نوشته هایم در تبلیغ و تشویق مردم بسیار مؤثر بود، چون حقیقت را بیان میکردم. فکر میکنم همه ی این موارد برای من موقعیت مهمی نزد آشنایانی که در عالم روزنامه نگاری داشتم، ایجاد کرده بود. علاوه بر همه ی اینها تنها به دلیل مقالاتی که در روزنامه نوشته ام می توانم بگویم که من هم موفق شده ام وارد جرگه ی روزنامه نگاران سیاسی شوم.

اگر از من بپرسند به کدام یک از کارهایی که در مقام رهبر نهضت ملی انجام داده یی، بیشتر افتخار می کنی؟ می گویم: «به مقالاتی که در روزنامه ی "آذربایجان" نوشته ام.» «آذربایجان» به راستی سلاح مبارزه ی مردمان شده است. من به عنوان صدر فرقه بیشتر از همه توانسته ام از این سلاح استفاده کنم.

در دقایق فعالیت بسیار سنگین، بسیار جدی و بسیار شدید در نهضتمان برای روشن کردن سیاست فرقه و نزدیک کردن رهبری آن به اعضای فرقه و مردم، سر مقاله های «آذربایجان» را هر روز خودم با دست خود نوشته ام و حتا بسیاری اوقات تصحیح آخرش را هم خودم انجام داده ام و به این افتخار می کنم.

اعتراف می کنم روزنامه ی «آذربایجان» تبدیل به نقطه ضعف من شده است. مقاله های آن را با عشق نوشته ام و با عشق خوانده ام. حتا دوستان نزدیکم هم بارها این نکته را به من تذکر داده اند. حتا بعضی از ایشان مقاله نوشتن مرا در زمانی که نخست وزیر شدم، ایراد می